

در نقد دیدگاه های طرفداران نه تشکیلات !

رضا سپید رودی

از آزادی نظر و گرایش تا تنوع تاکتیک ها و شنا در مسیرهای مختلف بخش اول:

نامه سرگشاده تن از رفقا با انتقاداتی در باره شیوه تهیه نامه از جانب سایر رفقای سازمان همراه شده است که هم آنها را تایید می کنم و بنابراین از تکرار آن موارد خودداری می کنم. یک نکته در نامه رفقای امضاکننده سرگشاده هست که صرفا می خواهم به آن بپردازم.

در نامه آمده است: "اندیشیدن و راه گشایی کردن برای رسیدن به افق آرمانی ما اگر لازمه اش شنا کردن در مسیر مختلف یا بیان و اتخاذ تاکتیک های متفاوت است، این در نباید بر روی هیچ رفیقی بسته بماند و امر انحصاری نباشد. هم از این روست که اندیشه ورزی در سازمان ما نه تنها نباید سرکوب شود که صد البته باید مورد تشویق قرار بگیا

دقت در این عبارت مبین آن است که رفقا "اندیشه ورزی" را با "شنا کردن در مسیرهای مختلف" یا بیان و تاکتیک های متفاوت" در سازمان هم ارز گرفته اند. و آن اندیشه ای که نتواند از نظر رفقا تا حد "اتخاذ تاکتیک متفاوت" و "شنا در مسیرهای مختلف" در درون سازمان امتداد یابد، از نظر رفقا معادل "سرکوب اندیشه ورزی" اما آیا این نظر درست است؟ آیا راه بر خطر نفی اقلیت و اکثریت در درون یک سازمان نمی گشاید؟

تاکتیک عبارت است از یک رشته راهکارهای مشخص و معین برای پیشروی در مسیر هدف نهایی یا مرحله ای سازمان. تاکتیک بنا به تعریف همیشه مربوط به نبردهای مشخص و معین است. (1) یعنی یک سازمان سیاسی هم از طریق این که روشن کند که در هر نبرد مشخص سیاسی یا اجتماعی چه حرف مشخصی می زند؛ بر چه راه معینی تکیه می کند، و خواهان تحقق چه شعار یا اقدام یا عملی است، به سمت هدف هایش پیشروی می کند. تاکتیک واسطی است که اندیشه را به عمل پیوند می زند. از این رو برای داشتن درکی درست و اجتناب از آشفتن اندیشه حوزه تاکتیک دو فرایند را باید به دقت از هم تفکیک کرد. این دو فرایند عبارت است از 1: فرایند تاکتیک به فراخوان به عمل. و 2: فرایند درونی شکل گیری یک تاکتیک در درون یک سازمان

فرایند تاکتیک به مثابه فراخوان به عمل

از اولی شروع کنم: کاملا روشن است که تاکتیک تنها عنصر هویتی یک سازمان را تشکیل نمی دهد و مبانی نظر تاریخی آن در شکل دادن به هویت آن حائز اهمیت کلیدی است. با این حال تاکتیک خط مقدم هویت سازمانی است. چنین است؟ زیرا به مردم و عموم مخاطبین آن امکان می دهد تا افتراق و اشتراک سازمان ها را در صحنه روزمره سیاسی از طریق راه حل های مشخصی که برای هر مساله مشخصی ارائه می دهند از هم تشخیص دهد امکان می دهد تا بشکل تجربی رابطه میان نتایج و پیامدهای تحقق یا عدم تحقق یک تاکتیک با منافع واقعی اجته خویش را کشف کنند. بنا براین هیچ سازمانی نمی تواند در نبردهای مشخص، تاکتیک های ناسخ و منسوخ و متض متناقض و در "مسیرهای مختلف" "اتخاذ" کند.

"اتخاذ" تاکتیک های متفاوت در یک سازمان واحد اولاً به معنای آن است که سازمان مفروض معتقد است که در نبرد مشخص اجتماعی، طیفی از راهکارهای ناهمنسخ (به عبارت نامه رفقا: "مسیرهای متفاوت") حامل به همگرایی با منافع مادی و طبقاتی مخاطبین اصلی تاکتیک است، امری که اصولاً با ذات منطق مغایر است. ثاً معنای آن است که سازمان مزبور اصل تمرکز حداکثر نیرو در یک نبرد مشخص را بر نمی تابد، یعنی خوا گردآوری حداکثر نیرو بر محور یک راهکار معین در یک نبرد معین سیاسی (و لذا در یک رشته نبردهای سیاسی) نیست، و به این ترتیب در بخشی یا طیفی از گرایش های بالقوه موجود در میان لایه ها و قشرهای مخاط تاکتیک منحل و همراه با آنها در "مسیرهای متفاوت" تجزیه می شود. تاکید بر "شنا کردن در مسیرهای مختلف" اتخاذ تاکتیک های متفاوت" قائل شدن به انحلال سازمان واحد در شکل سازمانی با هویت واحد و جایگزین خو موجودیتی چند هویتی با تاکتیک های متفاوت به جای آن است. سازمانی که بخواهد به نام سازمان در نبردهای مش

نه یک طرح مشخص که انبانی از طرح های "متفاوت" ارائه دهد، سازمان نیست، "نه سازمان" است؛ یک س متمایز و واحد نیست، ملغمه ای از صداها "متفاوت" و جهت گیری های "متفاوت" است.

فرایند درونی شکل گیری یک تاکتیک در درون یک سازمان

ضوابط و منطق تاکتیک به مثابه فراخوان عمل با ضوابط و منطق درونی شکل گیری یک تاکتیک در درون سازمان در تضاد است. محتوای این تضاد چیست؟ این است که هر قدر که تاکتیک به مثابه فراخوان عمل باید به واحد و منسجم باشد تا بتواند در بسیج حداکثر نیرو و جلوگیری از چندگانگی و تشتت آرا، همچنین فراهم کردن آشنخت و تجربه برای مخاطبین تاکتیک موثر باشد، فرایند شکل گیری تاکتیک در درون یک سازمان باید چند متکثر، و بر ساخته بر مبنای آزادی بحث و اظهار نظر باشد. بدون آزادی بحث و اظهار نظر، بدون آزادی انتقاد، گشودن وسیع ترین میدان ممکن برای جولان اندیشه خطر اتخاذ تاکتیک های غلط افزایش می یابد. یک سازمان سه نه تنها از آزادی بحث و اظهار نظر در زمینه تاکتیک در درون خود ضرر نمی کند، که از این طریق خطر تاکتیک های نادرست را کاهش می دهد. کاملاً روشن است که اندیشه را با مصوبه و آئین نامه نمی توان به بند نمی توان گفت که یک اندیشه نباید و حق ندارد تا حد تبیین یک تاکتیک امتداد یابد. چنین مرزی مثل بسیاری از مرز دیگر عملاً هرگز قادر نخواهد بود پرنده اندیشه را از پرواز باز دارد. مشارکت هر چه گسترده تر اعضای سازمان تعیین تاکتیک ها یک پیش شرط صرف نظر ناکردنی برای بلوغ تاکتیکی یک سازمان است. و کاملاً روشن است اندیشه ورزی در این عرصه نیز مثل هر عرصه دیگری نه اصولاً می تواند "انحصاری" باشد و نه کسی هسد اعتقاد داشته باشد که این "در" باید بر کسانی "بسته" باشد و برای کسانی "باز" مشکل اساسی در نامه سرگشاده رفقا این نیست که گویا آنها به آزادی اندیشه و بحث و مشارکت جمعی برای تاکتیک در درون سازمان اعتقاد دارند و کسانی هستند که گویا چنین اعتقادی ندارند. یا گویا آنها بحث در این بار "انحصاری" نمی دانند، در حالی که کسانی هستند که گویا آن را انحصاری می دانند.

مشکل در پاسخی است که رفقای نویسنده نامه برای حل تضاد میان فرایند شکل گیری تاکتیک در درون سازمان تاکتیک به مثابه فراخوان عمل ارائه می دهند. از خود بیرسیم که چگونه می توان هم آزادی کامل بحث در سازمان بر سر تاکتیک ها را تامین کرد، هم وحدت تاکتیکی یک سازمان را که زیربنای وحدت در عمل است؟ چ می توان هم بر اندیشه لگام نزنند و هم وحدت عمل را تخریب نکرد؟ تنها یک راه وجود دارد: تبعیت اقلیت از اکثریت

معنای تبعیت اقلیت از اکثریت در بحث تاکتیک چیست؟ این است که شکل های اندیشه ورزی تا حد پذیرش (رفقا کنید: پذیرش! نه شکل گیری، نه بیان، بلکه پذیرش) یکسان و "برابر حقوق" کلیه محصولات آن در درون سازمان قالب "اتخاذ" تاکتیک های متفاوت و عملکرد متناظر با آن فرا نروید و به "حاکمیت" یافتن "چند صدا" تبدیل نه بلکه در عین تنوع کامل نظر و بحث و مجادله آزاد، نظر اکثریت را در سازمان "حاکمیت" دهد و و تاکتیک های را هم روشن کند و برای در هم نشکستن وحدت در عمل، اقلیت از نظر اکثریت پیروی کند. جای گفتن ندارد که حتی از روشن شدن نظر اکثریت هم الزامی نیست که بحث خاتمه یافته تلقی شود و آزادی بحث نباید مخدوش و محدود و اگر "چند صدا" و حتی "چندین" صدا در درون سازمان هست، می تواند و کاملاً محق است در عین برخوردار آزادی بحث و اظهار نظر و بدون "انحصار" خود را به عنوان یک گرایش در حد یک فراکسیون سازمان دهد و تبدیل کردن خود به نظر اکثریت قاطعانه و پیگیرانه تلاش و مبارزه کند. وحدت نظر در حوزه تاکتیک بدون تنوع و جدال نظری بر سر بهترین تاکتیک در هر نبرد مشخص سیاسی در درون سازمان می تواند وحدتی شکننده باشد بحث نظری بدون تبعیت اقلیت از اکثریت، می تواند به جای اتحاد در عمل یک کلوپ بحث ایجاد کند. برای این که نه وحدت در عمل فروپاشد، و نه آزادی بحث محدود و مقید شود، تبعیت اقلیت از اکثریت نباید به هیچ ای بلاموضوع شود و به مثابه یگانه شکل حل و فصل اختلافات خاص و مشخص در درون سازمان اعلام گردد. ح این کار تن دادن به برابر حقوقی کامل گرایش های مختلف در درون سازمان و جایگزین کردن دیکتاتوری افراد در به جای وحدت سیاسی و تاکتیکی سازمان در عمل است. این درست کاری است که در نامه سرگشاده رفقا ای ناخواسته صورت گرفته و سپس در برخی از یادداشت هایی که در تشریح محتوای آن از سوی رفقای نویسنده امضاکننده آن انتشار یافت متأسفانه وضوح بیشتری گرفته است.

چه موافق نامه رفقا باشیم، چه مخالف آن، نمی توانیم انکار کنیم که اختلاف مشخصی در رابطه با نحوه گذاشتن مف در ستون های سایت از کنگره اخیر به این سو وجود داشته و جدال هایی هم برانگیخته است. من حتی در باره ای کدام طرف این اختلاف حق داشته یا ناحق بوده، فعلاً بحثی نمی کنم. برای این که فکر می کنم جوهر اصلی ماجر نیست که رفیق روبن یا رفیق تقی کدامیک بر حق بوده اند. ماجرای اصلی الگوی تشکیلاتی جدیدی است که رف نامه سرگشاده خود ارائه می دهند. این الگو عبارت است از حذف تبعیت اقلیت از اکثریت از طریق ناممکن کردن گیری اکثریت و اقلیت و پاک کردن صورت مساله.

رفقا با اشاره به "دیدگاه" این طور می نویسند: "کار رفقای این شده است که به تعبیر و تفسیر نوشته ها و مهمور با نشدن آنها به مهر "دیدگاه" بپردازند. هر چند این بحث در درون سازمان ما به درستی ادامه دارد اما ما گمان می که به جای تن در دادن به این مشکلات کافی است به سرلوحه رسانه های سمعی و بصری و نوشتاری ما آورده مواضع رسمی سازمان با امضا نهادهای رسمی آن اعلام می شوند و مسوولیت نوشتار و گفتار رفقای عضو سازمان صفت فردی به عهده خود ایشان است و مسوولیتی را برای سازمان در برخواهد داشت".

رفقا برای این که روشن تر منظورشان را بیان کنند با اشاره به "اختلافات نظری عموماً شکل نیافته" می نویسند "دارندگان نظرات باید بتواند دیدگاههای خود را در فضایی رفیقانه و با فرصت های برابر مطرح کنند".

برای یک لحظه نتیجه اثباتی نظر رفقا را تصور کنیم: کمیسیون سابت منحل می شود. "تعبیر و تفسیر" اکثریت اع کمیسیون از میان می رود؛ هر مقاله ای و نظری که بیاید صرفنظر از این که حاوی چه نظری باشد به طور یکس "فرصت های برابر" منتشر می شود و بعد همراهش درج می شود که نظر فردی است و نظر سازمان نیست. ب ترتیب اصلاً هیچ اکثریت و اقلیتی در درون کمیسیون سابت شکل نمی گیرد، و به همین ترتیب اصلاً هیچ زمین برای این که اقلیت و اکثریت کمیسیون سابت بحث خود را به سطح سازمان بکشد و از این طریق اقلیت و اکثریت کل سازمان شکل بگیرد ایجاد نمی شود، زیرا خود کمیسیون بلاموضوع و بی وظیفه و منحل شده است. سازمان ب ترتیب علناً اعتراف می کند که هیچ یک از نویسندگان را که سه دهه است که نامشان با هویت راه کارگر در جنبش گره خورده و شناخته شده است به عنوان مبلغ نظرانش به رسمیت نمی شناسد و همچنین می پذیرد که نظرانش چیزی است که نویسندگانی ندارد که صرفاً مبلغ آنها باشند و مراجعین باید خودشان بر اساس حدس و خودشان تشخیص بدهند که کدام نظر فردی کدام نویسنده به نظر راه کارگر می خورد و کدامیک نمی خورد یا که آن نزدیکی دارد. جمعی می توانند یک دسته نظرات فردی رفقای راه کارگر را با شناخت خودشان نظرات راه کار جمع دیگری دسته دیگری از نظرات فردی رفقای راه کارگر را نظرات راه کارگر تشخیص دهند. جمعی ممکن است اساس پنداشت خودشان از مواضع راه کارگر آن را بایکوت کنند، جمعی به خطا دیدگاههای خود را با آن نزدیک کنند. چاره ای که برای بیان و تبلیغ دیدگاههای سازمان در نامه شان مورد اشاره رفقا است "امضا نهادهای رسمی" البته رفقا به محدودیت ها و "مشکلات" این چاره اندیشی اشاره نکرده اند و شاید مورد توجه رفقای عزیز نویس امضا کننده نامه سرگشاده هم نبوده است.

رفقا در نامه شان از کمیته مرکزی و کمیسیون نظارت به عنوان "مدیریت قانونی سازمان" نام می برند و سایر نهاد زیرمجموعه کمیته مرکزی را "نهادهای غیر منتخب" می نامند. اگر همین نظر رفقا را مبنا قرار بدیم، در این صورت وقتی از "امضا نهادهای رسمی" نام می برند، قطعاً منظورشان همین دو نهاد است. از این دو نهاد یکی از آنها ب وظایفی که اساسنامه بر عهده اش گذاشته است وظیفه تبلیغ و ترویج مواضع اخص سازمان را برعهده ندارد. بقیه ه از نظر رفقا کارگزار و "نامنتخب" هستند. پس تنها کمیته مرکزی سازمان به عنوان نهاد رسمی "امضا دار باقی ماند که علاوه بر هدایت تشکیلات باید مواضع رسمی راه کارگر را مطابق نظر رفقا تبلیغ و ترویج کند. تازه ترویج و تبلیغ این نهاد امضا دار به طور عمدۀ محدود است به انتشار اعلامیه. زیرا در شکل های دیگر اصلاً نیست که در همین کمیته مرکزی بر سر نظرات اختلاف بوجود آمده و اکثریت و اقلیت شود. (شاهدش همین ماه نامه و شکاف در کمیته مرکزی است) از آنجا که رفقا خواستار آن هستند که "فرصت های برابر" به همه داده اکثریت کمیته مرکزی هم مطابق نظرشان نباید حق "تعبیر و تفسیر" دیدگاه اقلیت را داشته باشد. و لذا این "امضادار" و "قانونی" هم باید مشمول منطق نامه رفقا در رابطه با "فرصت های برابر" شود.

در واقع اگر پایه انحلال یک نهاد تشکیلاتی مقابله با پیامدهای "تعبیر و تفسیر" اعضایش در آن نهاد باشد، ت اعضای سازمان در صورتی که کمیته مرکزی "تعبیر و تفسیر" غلط کرد چه خواهد بود؟ بویژه در رسانه های ص رفقا چه راهکاری دارند اگر نهاد "رسمی" خراب کرد؟ و موضعی نادرست گرفت؟ اگر مقابله با "مشکلات" ناشد "تعبیر و تفسیر" مجاز می کند که خواستار انحلال نهادی در سازمان شویم، و زمینه شکل گیری اقلیت و اکثریت؛ پیروی اقلیت از اکثریت را از این طریق بلاموضوع کنیم، رفقا حق می دهند که مخالفین "تعبیر و تفسیر" اکثریت، مرکزی هم خواستار انحلال آن شوند و پیروی اقلیت از اکثریت را در آن هم به نام "برابری حقوق" همه ا بلاموضوع بخواهند؟ چرا کمیته مرکزی به خاطر این که مشروعیت خود را از کنگره گرفته، حق ویژه "تعبیر و تفسیر" داشته باشد، ولی نهادهای تابعه آن نباید از هیچ حقی برخوردار باشند؟ در کدام بند اساسنامه سازمان آمده که نهادهای تابعه مرکزیت در صورت شکل گیری "تعبیر و تفسیر" در آنها و اکثریت و اقلیت در آنها باید از نامه سرگشاده جمعی منحل شوند؟ و "نامنتخب" هستند؟ آیا نهادهای تابعه کمیته مرکزی فقط وظیفه دارند و ندارند؟

دیکتاتور نخبه گان قلم زن به نام "برابری فرصت ها"

حتی اگر فرض و فقط فرض کنیم که یک کمیته مرکزی بسیار چالاک و بسیار اندیشه ورز داریم که هم کلیه تشکیلاتی را رتق و فتق می کند و هم شب و روز از طریق نوشتارهای تبلیغی و ترویجی "امضا دار" و مصاد گفتگو مانع از این می شود که محصولات فکری حاصل از غور و تفحص اعضای سازمان در "مسیرهای مختلف" اتخاذ تاکتیک های متفاوت" به پای سازمان نوشته شود، و اصلا هم دچار اختلاف نظر نمی شود (فرض هایی که دانیم که چندان واقعی نیستند 2) باز برابری صوری همه افراد در نوشتن نظرات شخصی خود در قسمت بالای سایه طریق حذف "دیدگاه" به معنای برابری واقعی آنها در بهره برداری از فرصت ابراز نظر نخواهد بود. زیرا توانایی، وقت و امکان ابراز نظر در باره زمینه های مختلف سیاسی و اجتماعی را نخواهند داشت. و سایت عمه گروگان معدود افرادی درمی آید که سرروزبان دارتر و خوش قلم تر هستند و شاید چندان غم نان هم ندارند و فر دارند که در باره انواع موضوعات اظهار نظر کنند. به این ترتیب یک محفل سه نفره از قلم زن ها می توانند سایه کارگر را در نوشته های خود غرق کنند و با تقسیم کار درونی عملا فضای سایت را به نام "برابری فرصت ه دست بگیرند.

سه معضل حذف دیدگاه از سایت و انحلال کمیسیون سایت

سه مساله دیگر هم هست: فرض کنید که درست روزی که خبر زیر و رو کردن خاوران با بولدوزرها پخش می ریفی مقاله ای بنویسد در باره رواج کرسر مردانه در ژاپن و در آن مقاله از "فمینیسم مردانه" هم دفاع کند. درست روزی که زبان اسانلو را می برند، مقاله ای بنویسد و در آن با حمله به سندیکالیسم، کارگران را دعوت ک اختیار اراده خود را به افرادی مثل اسانلو ندهند چرا که اصلا بهتر است اراده خود را به هیچ بنی بشری ندهند. نهادی نباشد که بخواهد با "تعبیر و تفسیر" جا و زمان انتشار مقاله این رفقا را روشن کند، و این رفقا هم که آزاد؛ قید و شرط بیان دارند، پس مقاله شان قطعاً باید بالای سایت بیاید. به نظر شما کسی که از ایران با هزار فلاکت و زدن فیلترینگ به سایت می آید و به جای خواندن مقاله ای در باره خاوران مقاله ای در باره رواج کرسر مردان ژاپن در پیشانی سایت می بیند، چه برداشتی از سازمان راه کارگر خواهد کرد؟ حتی اگر در درون مقاله با حر درشت هم آمده باشد که این نظر فردی یکی از رفقای راه کارگر است؟

با حذف "دیدگاه" مکانیسم دیگری جز ترتیب دریافت زمانی مقالات قابل انتشار برای قرار گرفتن جای آنها در سایت باقی نمی ماند. زیرا درست چنین مکانیسمی است که "تعبیر و تفسیر" بر نمی تابد. و نهاد مفسر هم نمی خوا آنقدر ساده است که امکان تعدد تفسیر را فراهم نمی آورد.

مساله دوم، مقالات افراد خارج از سازمان راه کارگر است. مقالات آنها را چه باید کرد؟ و مصاحبه های آنها را؟ آی حذف کرد؟ یا منتشر کرد؟ مسلماً حذف به معنای "تفسیر و تعبیر" است که رفقا با آن مخالف هستند. اما اگر باید م کرد جای آنها را چه کسی و چه نهادی تعیین می کند؟ مگر تعیین جا خودش نوعی "تعبیر و تفسیر" نیست که به ا رفقا نادرست است؟ و این همه حساسیت برانگیخته است؟ وانگهی چه معیاری داریم در باره این که مقاله ای و ند که خارج از راه کارگر انتشار یافته با مبانی و دیدگاههای راه کارگر همراهی دارد یا ندارد؟ رفقا نوشته اند که سازمان عزیز "... مبانی روشن و پذیرفته شده ای دارد" و نوشته اند که "اعضای سازمان ما تا زمانی که در عمل تاکید می کنیم در عمل/ وفادار به این چهارچوب بدون قید و شرط آزاد اند..." بگذریم از این که بعداً در یادداشت توضیحی خود نوشته اند که مبانی این سازمان چندان هم "روشن" نیست، ولی در بحث سایت و دیدگاه وقتی ن وجود ندارد و لذا حق تفسیر و تعبیر به کسی یا کسانی یا کمیسیونی واگذار نشده است، انطباق هر نظر و عقیده با " روشن و پذیرفته شده" راه کارگر چطور باید محقق شود؟ آیا ملائک آسمانی باید این انطباق را تایید کنند؟ یا سلیقه ذ هر فرد تعیین کننده است؟ در این صورت تاکید رفقا بر مبانی راه کارگر دیگر چه ارزشی دارد وقتی به نام برداری از برابری فرصت ها عملاً هر گونه امکان انطباق نظرات دریافتی با مبانی "روشن" راه کارگر را ناممکن سازند؟ و سوال دیگر: رفقای نامه سرگشاده قطعاً می دانند که معنای افراد خارج از راه کارگر چیست. اینجا مرزی وجود ندارد. هیچ مرزی! و همه انواع گرایش ها را از چپ تا راست دربرمی گیرد. مناشه امیر و شریعتمداری را هم دربر می گیرد. آیا به نظر رفقا باید چنین باشد؟ یا باید قید و بندی باشد؟ و مرزی باشد؟ مژ همچنان باید به عبارت مفهوم وسیع چپ استناد کنیم؟ اگر آری بدون یک نهاد تشکیلاتی چطور باید تشخیص دا نظری و مقاله ای در کادر مفهوم وسیع چپ می گنجد یا نمی گنجد؟ از کجا بتوانیم تشخیص بدهیم که تشخیص دهن مخالفان نظری خود را عمداً به استناد همین عبارت سانسور نکنند؟ و اگر برای خریدن بلائی تعدد تفسیر به جان ذ کشمکش هایی که حاصل آن است باید آتش بزیم به مالمان و حراج کنیم که همه ببرند، از خود ما به مثابه یک سا، و از سایت ما به عنوان ارگان سازمان چه باقی می ماند؟

من راه کارگر را نمی گویم، آیا رفقا مغازه های شخصی خودشان را حاضرند به همین ترتیب اداره کنند؟ بدون و نهادی تشکیلاتی برای اداره سایت و بدون وجود دیدگاه، نتیجه منطقی بسط نظر رفقا آن است که مقالات نویسن

خارج از راه کارگر هم باید به ترتیب دریافت زمانی مقالات بالای سایت بیاید. "تعبیر و تفسیر" هم که دیگر نیست نهاد تشکیلاتی مفسر هم که منحل شده است. حاصل نظر رفقا این می شود که اکثریت اعضای سازمان به محرومان خاموش درآیند و ناظر باشند که "هر لحظه به رنگی بت عیار درآید!!" و سایت سازمان عملاً میدان تاز تاز چند نفر افراد قلم زن شود که هر چه دلشان می خواهد به نام راه کارگر در پیشانی سایت بنویسند و هر چه دل می خواهد در رسانه های صوتی راه کارگر به نام این سازمان بگویند. تازه برخی رفقا می گویند که این ال تشکیلاتی جدید نیست. در حالی که پیشنهاد انحلال یک نهاد تشکیلاتی به خاطر این که "تعبیر و تفسیر" ش "مش ایجاد کرده و حذف هر گونه امکان داوری در باره انطباق نظرات دریافتی با مبانی راه کارگر در سایت راه کارگ طریق حذف دیدگاه و انکار مشروعیت نهادهای زیر مجموعه کمیته مرکزی به نام "برابری فرصت ها" ال تشکیلاتی "نه سازمان" است.

و مساله سوم: رابطه میان زمان ماندگاری مقالات در بالای سایت و میزان مقالات دریافتی و ارتباط این هر حوادث داغ سیاسی است. کسی که کمترین آشنایی با کار مطبوعاتی و رسانه ای داشته باشد می داند که وقتی یک داغ سیاسی اتفاق می افتد، تعداد مقالات در باره آن واقعه زیاد می شود، برعکس در فضای رخوت و بی حادثه تعداد مقالات دریافتی کم می شود. از سویی روشن است که فضایی که در سایت به طور بلافصل قابل دیدن است م است و مثلاً اگر قرار باشد چهار مقاله در عرض دو روز برای سایت ارسال شود، مقاله چهارمی از روز دوم به ق پائین سایت منتقل می شود و دیگر در معرض دید بلاواسطه نخواهد بود. چاره چیست؟ چطور باید زمان ماندگ مقالات را تعیین کرد؟ اگر بنده خدایی مجموعه ای از مقالات زیرخاکی خود را به منظور درج در سایت بفرستد، مقاله همزمان بفرستد، هر سه تا باید زیر هم بیاید و سایت تا زمان دریافت مقالات جدید عملاً به ارگان شخصی آن خدا تبدیل شود؟ رابطه همه این مجموعه با مطالب نهاد "امضادار" مورد نظر رفقا چیست؟ اگر نهاد "امضادار" اعلامیه نوشت و پشتش چندین مقاله آمد عملاً به مجاورت محل فعلی دیدگاه در سایت "تبعید" نمی شود؟ یا خیر برای نهاد "امضادار" جای ویژه داد و مثلاً کهنگی و ماندگی سایت را به این خاطر به جان خرید؟ بعلاوه همه این بدون یک نهاد تشکیلاتی چطور می توان حل و فصل کرد؟ فقط با توالی ساده چیدن مقالات دریافتی بر روی هم؟

تفسیر ارگانی؟ یا تفسیر فردی؟

رفیق حسن حسام در یادداشت خود در دفاع از لزوم حذف ستون دیدگاه و در واقع انحلال کمیسیون سایت ن است: "تا زمانیکه صاحبان این نظرات (بگیریم ناسخ و منسوخ) تصمیم اکثریت را به پیش میبرند، بدون قید و شرط دارند نظرشان را تبلیغ کنند و البته نه زیر نام دیدگاه که عملاً خواسته و ناخواسته بازیکه تفسیر این و آن می منظور از این و آن رفیق یا گرایش فکری خاصی نیست. فردا اگر من نوعی را هم بگذارند به عنوان مفسر و مسئول این دیدگاه بازی چنان فراهم کرد که تا کنون شده است. زیرا جهان محدود خواهد شد به تفسیر معین من از مود بحث و از قانون".

با این نظر، رفیق حسن حسام به طور اصولی چرا با حق تفسیر کمیته مرکزی مخالفت نمی کند؟ اگر مطابق نظر رفیق، هر کس را در مقام مسوولیتی بگذارند خر خود را می راند، و "جهان محدود خواهد شد به تفسیر معین" او، چرا باید کسی یا کسانی را در مقام مسوولیتی گذاشت و زیر یوغ تفسیر او یا آنها رفت و "جهان محدود" او یا آن پذیرفت؟ چرا اصلاً باید فرصتی فراهم کرد که "بازیکه تفسیر" این و آن شد؟ و اگر در اساس نباید بازیکه تفسیر آن شد، و این برای رفیق حسن اصولی است به چه حقی باید بازیکه تفسیر کمیته مرکزی شد؟ رفیق حسن حق نظ تشکیلاتی را به نام مخالفت با سواستفاده از موقعیت و جایگزین کردن تفسیر فردی رد می کند و همزمان می نویسد "تازمانیکه صاحبان این نظرات .. ناسخ و منسوخ تصمیم اکثریت را به پیش میبرند، بدون قید و شرط حق دارند نظر را تبلیغ کنند و البته نه زیر نام دیدگاه." از این رفیق می پرسیم: "با کدام معیار می گویند که تصمیم اکثریت را به می برند؟ این که فرد یا افراد یا گرایش یا گرایش هایی ناسخ و منسوخ نظر اکثریت را پیش می برند یا نمی برند چ و کجا تعیین می شود؟ تفسیر فردی شماست؟ یعنی شما اگر بگویند پیش می برند، همه باید به تفسیر فردی شما بگذارند و بگویند پیش می برند؟ اگر آری، از کجا معلوم که نخواسته باشید دیگران را بازیکه تفسیر فردی خو بکنید؟ و اگر باز طبق تفسیر خودتان هیچ تفسیری در زمینه بیان نظرات و به طریق اولی نهاد تشکیلاتی مفسر هم وجود داشته باشد، چرا تفسیر خودتان مشمول این قاعده نشود؟

لطف کنید توضیح بدهید که در سایت راه کارگر با حذف ستون دیدگاه این موضوع پیشبرد نظر اکثریت چطور تعبیر شود؟ با کدام مکانیسم؟ شما وقتی نهادی را که شکل گیری اکثریت و اقلیت در حوزه مشخص کارش در سایت مش به وجود و کارکرد آن است منحل می خواهید چه راهی برای شکل گیری اکثریت و اقلیت در این حوزه مشخص باقی گذاشته اید؟

به گمان من تناقضی که رفقای امضا کننده نامه با آن درگیر هستند این است که منطق استدلال شان اگر چه برای ستون دیدگاه در سایت راه کارگر، است اما در اساس منطقی است که به طور اصولی نه با یک نهاد معین تشکیلاتی یک ترکیب معین از یک نهاد معین تشکیلاتی، بلکه با اصل تفسیر و نظارت تشکیلاتی درمی افتد. این گرهی اسد اصرار رفقا بر خودداری از نام بردن رفقای که از نظر آنها با تعبیر و تفسیرشان در سایت راه کارگر "مشکل" د را ایجاد کرده اند، پیش آورده است. آنها اگر می گفتند این کمیسیون معین یا اکثریتش به خاطر این! و این! و این! نه مشخص، شایستگی ماندن در مقام خود را ندارند و بهتر است جای خود را به رفقای دیگری بدهند، می شد پذیرفت اصل نظارت ارگانی تشکیلاتی، مخالفتی ندارند، اما در این صورت نمی توانستند خواستار برجیدن دیدگاه از سایت کارگر شوند. و فقط می بایست خواستار تغییر اعضای کمیسیون فعلی می شدند. اما این رفقا از آنجا که سندی اثبات ناکارآمدی کمیسیون فعلی در دست ندارند، و وارد کردن اتهام مشخص به افراد مشخص بدون داشتن سند مطلوبی نیست، به دفاع اصولی از لزوم حذف دیدگاه در حوزه سایت رو آورده اند.

رفیق حسن می نویسد که مخالفین نامه سرگشاده "چنین برداشت می کنند که هدف این جمله (منظور رفیق جمله شد مسیرهای مختلف و اتخاذ تاکتیک های متفاوت است) همانا عدم تبعیت اقلیت از اکثریت است. این رفقا میخواهند با این انگ به ما مخاطبین خود را به کژراهه ببرند... " و می نویسد: " رفقای مخالف نامه سرگشاده سر ما را بجرم نه که نداریم کنار باغچه نبرید."

رفیق حسن و رفقای دیگری که به همین انتقاد و اکنش نشان داده و آن را رد کرده و ناروا و نامتناسب به خود دانسن شاید طرفدار تبعیت اقلیت از اکثریت باشند، اما فقط جایی و زمانی که زمینه شکل گیری اقلیت و اکثریت را از بلاموضوع کرده باشند. آنها بر تبعیت اقلیت از اکثریت تاکید می کنند، ولی خیالشان جمع است که اگر نظرشان برود و کمیسیون سایت منحل شود و دیدگاه حذف شود، اصلا ارگان مفسری باقی نمی ماند که بخواهد دچار تنوع شود تا بعد در آن گرایش اقلیت و اکثریت شکل بگیرد و بعد اقلیت مجبور باشد از رای اکثریت تبعیت کند. این طرفدار تبعیت اقلیت و اکثریت هستند فقط به شرطی که قبل از آن پایه مادی شکل گیری اقلیت و اکثریت را ب "برابری در فرصت ها" از ریشه زده باشند.

باری! گفتنی زیاد است. بماند برای یادداشتی دیگر

توضیح در باره تاکتیک را از جمله به این دلیل لازم دانستم که برخی از رفقا در نامه هایشان موضوع را قاطی اند. مثلا در نوشته رفیق حسن حسام فرقی میان تئوری و نظریه با تاکتیک وجود ندارد.

هر کس می خواهد وضع و حال واقعی ارگان "امضادار" را بداند که مطابق نظر نویسندگان نامه سرگشاده قرار پس از حذف دیدگاه در سایت و حراج ارگان راه کارگر در میان نظرات ناسخ و منسوخ، از سازمان و تشکیلات و رسمی آن دفاع کند، بهتر است حتما نامه انتقادی رفیق ح... را چند بار با دقت بخواند. آن "نه سازمان" و "نه تشکیلات" که رفقای منتقد نامه سرگشاده می گویند نمونه اش همین نامه است! بگذارید فشرده ای از آن را در اینجا بیاورم:

"در پی نامه اعتراضی من به شعار "مرگ بر سرمایه داران سودجو"، که در اعلامیه سازمان آمده بود، امروز اصلاح شده "نشریه راه کارگر" شماره 376 را دریافت کردم، که بدون توضیحی این اشتباه را تصحیح کرده اسد خود قدمی است بجلو... وقتی به سایت سازمان مراجعه کردم دیدم نسخه سومی از این اعلامیه در سایت است که تنها شعار " مرگ بر سرمایه داران سودجو " حذف شده است... در این زمان که برای شما مینویسم سه نسخه از اعلامیه را بنام کمیته مرکزی داریم. یکی در سایت بدون شعار "مرگ بر سیستم استثمارگر و جنایتکار سرمایه دار و بدون شعار "مرگ بر سرمایه داران سودجو". نسخه دوم که در نشریه راه کارگر شماره 376 با شعار "مرگ سرمایه داران سودجو" .. نسخه آخر از این اعلامیه .. با شعار "مرگ بر سیستم استثمارگر... یعنی 3 ورژن گون ببنید "نه تشکیلات" و "نه سازمان" چه بلایی بر سر سازمان راه کارگر آورده است که دیگر حتی نمی تواند یک اعلامیه ساده و بی دردسر هم بدهد.

در بخش نخست مقاله ام در پاسخ به نقد رفیق تقی روزبه در بندی که با سر تیتراژ "تاکتیک" در سازمان، و "نه سا،"؛ ایده تساوی گرایش ها، مرحله انتقالی به سمت انحلال کامل" شروع می شود خط 7 از صفحه 9 در نسخه ورد به جای تبعیت اقلیت از اکثریت نوشتم: تبعیت اکثریت از اقلیت. در همین بند متأسفانه در چند جای دیگر هم خطای سهوی تکرار و به جای تبعیت اقلیت از اکثریت، نوشته شده، تبعیت اکثریت از اقلیت. به همین دلیل؛ اصلاح شده زیر را رفقا استفاده کنند.

از همه رفقا به خاطر این اشتباه پوزش می خواهم. توضیح این که بخش دوم این نوشته را به محض آماده شدن می فرستم.

رضا سپیدرودی

در باره تاکتیک در سازمان، و "نه سازمان"

پاسخ به نقد رفیق تقی روزبه

یادداشت با عنوان "از آزادی نظر و گرایش تا تنوع تاکتیک ها و شنا در مسیرهای مختلف" مندرج در خبرنامه در سازمان از سوی رفیق تقی روزبه مورد انتقاد قرار گرفته است. من از این انتقاد استقبال می کنم و سعی می کنم فرصتی که فراهم آورده است برای تشریح جوانب دیگری از بحث تاکتیک در نامه سرگشاده رفقا و دفاع رفیق روزبه از آن و همچنین مساله "نه سازمان" استفاده کنم. رفیق تقی روزبه در نقد خود فضا سازی ها و تعبیر نادر به کار برده و به من نیش و کنایه زده است. من از کنار آنها می گذرم. وی همچنین به نکاتی اشاره کرده اسد ارتباطی با بحث تاکتیک ها ندارد. آنها را هم کنار می گذارم تا بتوانم به جوهر اصلی نظرش بپردازم. البته به های سایر رفقا هم در جای خود اشاره خواهم کرد. اما برای این که به تحریف نظر متهم نشوم ناچارم همه جا نقل مستقیم و استدلال های مشخص بیاورم و این شوربختانه نوشته را بسیار طولانی خواهد کرد. کار و اشتغالات سنگین دیگر و وسعت و تعدد مواردی که ناگزیر باید به آن پرداخت مجال این که مجموع پاسخ ام را در یک خلاصه کنم از من گرفته است. از این رو فعلا بخش اول این نوشته را که آماده کرده ام می فرستم و بخش دوم را از آماده شدن خواهم فرستاد. پیشاپیش از طولانی شدن این نوشته از همه رفقا عذر می خواهم.

چه کسی "دست کاری عامدانه" کرده است؟

رفقای که نوشته مرا خوانده اند می دانند که من فقط به یک بند از نامه سرگشاده پرداخته ام و چیزی را که در تاکتیک ها گفته اند نقد کرده ام. رفیق تقی روزبه در دفاع از آن نامه، من و رفقای منتقد نامه سرگشاده را متهم است که دو "دست کاری عامدانه" در نظر آن رفقا کرده ایم. از نظر او این دو "دست کاری عامدانه" بشرح زیر اس

"نخست آنکه مساله فرایند اتخاذ تاکتیک را از متن فضای مطرح شده در آن، فضاندیشه ورزی، جدا کرده اند و آن را به تمامی فضاها، دیگری که مورد نظرام کنندگان نامه نیست تعمیم داده اند و دوم آنکه، زمان را در یک نقطه منجمدک و طرح یک مساله کلی و باخصلت فرایندی را (که اساسا با قرار گرفتن در طول دیگر قابل درک است، بصورت عرضی و در لحظه منجمد شده و با اهمیتی هم عنوان کرده اند. به عبارت دیگر تاکتیک های گوناگون در زمان های متفاوت را تاکتیک های گوناگون در زمان واحد و با اهمیت یکسان از نظر تعلق آن به اکثریت اقلیت تبدیل کرده اند."

اولاً: شکل نقد رفیق تقی روزبه بر نظر من خودش اولین "دست کاری عامدانه" است. رفیق به چه حقی فعل جمع ر مورد نوشته من به کار می برد؟ آیا می خواهد القا کند که این نوشته جمعی تهیه شده و نظر همه مخالفین نامه سرذ است؟ اگر این است به هیچ وجه صحت ندارد. مطلب مربوط به تاکتیک را من خود بدون هیچ نوع بحث و نظرخ؛ جمعی با سایر رفقا نوشته ام و مسوولیت آن هم تماماً با خود من است. ممکن است مورد تایید رفقا باشد یا نباشد. هر باشد مسوول نوشته فردی من خود من هستم و رفیق تقی روزبه یا هر رفیق دیگری اگر نقدی و نظری دارد به من؛ گردد و هیچ تعهدی برای هیچ رفیقی چه در میان امضا کنندگان نامه چه مخالفین آن ایجاد نمی کند. به عبارت رفیق تقی روزبه اگر می خواهد با استناد به نوشته فردی من بگوید که در آن دست کاری صورت گرفته است، اخا منطفاً حق ندارد بگوید که همه مخالفان نامه سرگشاده دست کاری عامدانه کرده اند. می تواند بگوید سپیدرودی کرده است و برای نظرش دلیل هم بیاورد. به همین جهت من در نقل قول از نوشته های این رفیق هر جا که خطابه نوشته من است، افعال جمع را به مفرد برمی گردانم. توصیه من به رفیق تقی روزبه این است که از این نوع کاری های عامدانه پرهیز کند.

ثانیاً: اولین دست کاری مورد ادعای رفیق تقی روزبه در نوشته من بکلی بی معناست. و او هیچ سندی برای اثبات ندارد. رفقا اگر به نوشته من مراجعه کنند می بینند که من هیچ چیز، هیچ بند یا کلمه یا واژه ای به عین دست نوشته نیافزوده ام، بلکه همان را عیناً آورده ام و گفته ام که معنایش چیست. این که من تاکتیک را به مثابه فراخون عمل مثابه فرایند شکل گیری در درون سازمان تفکیک کرده ام، "دست کاری" نامیده نمی شود، تحلیل و استدلال نامید شود. تقسیم بندی من اگر غلط است رفیق تقی روزبه بیاید توضیح بدهد که چرا غلط است، ولی حق ندارد بگوید که تاکتیک را به دو فرایند تقسیم کرده ای، در نظر رفقا دست کاری کرده ای. وی مدعی است که سپیدرودی "مسو فرایند اتخاذ تاکتیک را از متن فضای مطرح شده در آن، فضای اندیشه ورزی، جداک و آن رابه تمامی فضاهای دیگری که مورد نظرامضاء کنندگان نامه نیست تعمیم د است."

خوب اشکال این کار چیست؟ مگر تاکتیک فقط امری مربوط به "فضای اندیشه ورزی" است که باید همانجا ز، شود؟ یا فضای عمل هم بخشی از تعریف محتوای تاکتیک است؟ آیا رفیق تقی روزبه انکار می کند که تاکتیک از مشخص است؟ انکار می کند که یک سازمان واحد بر سر هر موضوع مشخص نمی تواند چند تاکتیک "متفا" اتخاذ" و در چند مسیر مختلف شنا کند؟ اگر انکار می کند خوب بیاید دلایلش را بنویسد، ولی نمی تواند اصل اسن مرا با گفتن این که به چه دلیل شکل گیری یک تاکتیک در درون سازمان و تاکتیک به مثابه فراخوان عمل را ا تفکیک کرده ام رد کند. وی اگر مشکلی در درک نظر من نمی داشت، آنوقت بنا به قاعده باید از همان اشاره ا نوشته، جایی که آوردم که "تاکتیک حلقه واسطی است که اندیشه را به عمل پیوند می زند" بسهولت درمی یافد موازین و قواعد درونی دو نیمه سازنده یک تاکتیک یکسان نیستند و نمی توانند باشند و در حالی که در حوزه از بسط ترین شکل بحث و اظهار نظر و انتقاد و بیان و تشریح دلایل صحت اتخاذ این یا آن تاکتیک در درون سازمان نه تنها مجاز که الزامی و حیاتی است، در نیمه دوم آن انسجام و یکپارچگی و تبعیت اقلیت از اکثریت اسد مهم و ضروری است وگرنه وحدت در عمل بلاموضوع می شود.

از اینها گذشته مگر رفیق تقی روزبه مفسر "انحصاری" درک و نیت و مقاصد نویسندگان نامه سرگشاده است ک گوید منظور آنها از "اتخاذ تاکتیک های مختلف" همانا عدم اتخاذ تاکتیک های مختلف بوده است؟

از نظر این رفیق دومین "دست کاری عامدانه" من در نامه سرگشاده رفقا این است که من گویا "تاکتیک ۵ گوناگون در زمان های متفاوت را به تاکتیک های گوناگون در زمان واحد و بااهه یکسان از نظر تعلق آن به اکثریت یا اقلیت تبدیل کرده ام".

واقعا برای من مایه حیرت است که در حالی که متن نامه سرگشاده رفقا در دسترس همه است و نوشته من ۵ دسترس رفقاست رفیق تقی روزبه چطور به خود جرات می دهد چنین صریح و ناهنجار و "عامدانه" در اصل ز آن رفقا "دست کاری" کند. رفیق عزیز! شما لطفا با انگشت به من نشان بدهید که در عبارت مورد نقد من در سرگشاده رفقا کلمات "گوناگون" و "زمان های متفاوت" کجاست؟ و اگر نیست که نیست، و خودتان که این دو "زمان" و "گوناگون" را به آن عبارت تزریق کرده اید کارتان مگر "دست کاری عامدانه" نیست؟ و ای کاش به همین حد از "دست کاری عامدانه" رضایت می دادید. نوشته اید:

اگر گزاره نقل شده از نامه ... نغره را یک بار دیگر با دقت مرور کنیم خواهیم دید دارد به صراحت از اندیشیدن و راه گشایی کردن از این طریق برای اتخاذ تاکتیک های جدید - با قید اگر لازم بود- صحبت می کند... بدیهی است که حاصل تاکتیکی اندیشه ورزی می تواند متفاوت از تاکتیک های موجود و یا قدیم باشد و به من شنا در جهاتی دیگر... از نظر رفقا اندیشیدن در مورد تاکتیک های جدید، و متفاوت یا خلاف تاکتیک های قدیم و تاکنونی و شنا کردن در جهت دیگر، عین کفرگویی است

در واقع شما پس از آن که دو کلمه "زمان" و "گوناگون" را به نوشته رفقا "عامدانه" تزریق کرده اید، به "کاری" ادامه داده و یواشکی "تاکتیک های موجود و قدیم" و نیز "جدید" را هم از پنجره به آن عبارت وارد کرده اید عین عبارت نامه سرگشاده رفقا که من در نوشته ام به آن پرداختم و نقل کردم این است:

"اندیشیدن و راه گشایی کردن برای رسیدن به افق آرمانی ما اگر لازمه اش شنا کردن در مسیرهای مختلف یا بی اتخاذ تاکتیک های متفاوت است، این در نباید بر روی هیچ رفیقی بسته بماند و امری انحصاری نیست."

همین عبارت پس از "دست کاری های عامدانه" رفیق تقی روزبه می تواند به شکل زیر درآید:

"اندیشیدن و راه گشایی کردن برای رسیدن به افق آرمانی ما اگر لازمه اش شنا کردن در مسیرهای مختلف در **های گوناگون** یا بیان و اتخاذ تاکتیک های متفاوت **جدید و متفاوت از تاکتیک های قدیم و موجود باشد**، این در نباید روی هیچ رفیقی بسته بماند و امری انحصاری نیست."

پس تا اینجا این رفیق تقی روزبه است که عین عبارت نامه سرگشاده رفقا را "عامدانه دست کاری" کرده است و به هدف نیز که آنها را به خیال خود از زیر انتقاد "نه سازمان" و الگوی تشکیلاتی جدیدشان بیرون بکشد. سوال من از رفیق این است: آخر شما برای چه این کار را می کنید؟ واقعا چه فایده ای دارد که روز روشن در نظر رفقایان کاری می کنید؟ در نقدتان به من نوشته اید که "ر. سپیدرودی یقیناً خویش به نامه ... نغره را با نقل قول از یک ع نامه ... و استنتاجات دلخواهی از آن بنا می نهد. به طوری که اگر این زیربنای نقد او دچار سستی شود کل بنای س شده فرو خواهد ریخت."

یعنی برای شما حمله به نظرات من این قدر مهم و حیاتی است که حاضرید به خاطرش چنین فاحش و ناهنجار به ا یک سوم کل عبارت نامه سرگشاده رفقا به آن صفات و کلمات جدید وارد کنید؟ و عامدانه در آن دست کاری کنید؟ همین دست کاری را زیر پرده اتهام به من پنهان کنید؟

بحث علنی و بحث درونی

رفیق تقی روزبه پس از دست کاری های عامدانه اش در نامه سرگشاده رفقا و در جستجو به دنبال وسیله و بهانه برای حمله به یادداشت من یک دفعه کشف مهمی کرد و متوجه شد که من چون در نوشته ام چند بار از اتخاذ تاکتیک درون سازمان نام برده ام، پس جایی هم که از آزادی کامل بحث در باره تاکتیک ها سخن گفته ام منظورم در د

سازمان بوده و پس من لابد فقط طرفدار بحث های درونی هستم و پس من "حکم به درونی کردن مباحثات - اندیشه - داده ام."

این رفیق پس از این که این کاریکاتور مضحک را از نظرات من ساخت شروع کرد به تاخت و تاز به کاریه خودساخته اش و هر چه در توان داشت به آن کاریکاتور گفت. و اصلا یک سوم مقاله اش فقط همین است که کند که گویا من با بحث علنی در باره تاکتیک ها مخالف ام و گویا طرفدار زندانی کردن بحث ها در درون سازمان هستم و البته به خاطر این مخالفت "فرسنگ ها با سطح رشد موجود آگاهی بشریت فاصله" دارم. من البته از خودم نپرسیدم که علت این تحریف صریح نظر من از سوی رفیق تقی روزبه چیست؛ که آورده اند: چو و بررسی، سوالت خطاست. رفیق تقی روزبه باید هم بحث علنی و درونی از خودش بسازد و روی آن مانور بدهد. ندارد که بخواهد آنجا بایستد و به نظر من حمله کند و بنابراین اول یک کاریکاتور از نظر من می سازد و بعد کاریکاتور حمله می کند.

و اما بعد: این ادعا که گویا من به خاطر اشاره به درون سازمان در تشریح ضوابط شکل گیری تاکتیک در اندیشه، فقط طرفدار بحث درونی هستم راستش می ترسم حتی مرغ پخته را هم به خنده بیاندازد.

اولا من حتی اگر هیچ چیزی و مطلقا هیچ چیزی بیشتر از همین عبارت ننوشته باشم که "اندیشه را با مصوبه و نامه نمی توان به بند کشید" باز به استناد همین یک جمله نمی توانم به حکم منطق فقط جانبدار بحث های درونی یک سازمان از طریق مصوبات و آیین نامه هایش که اساسنامه پایدارترین آن است معنا می یابد. من که می نویسم مصوبه نمی تواند مانع پرواز اندیشه شود، چطور می توانم جانبدار "حبس اندیشه" در درون سازمان باشم؟ ایرد حالی است که من یک بند کامل در تشریح لزوم آزادی کامل اندیشه و اندیشه ورزی در نوشته ام آورده ام که با هیچ دست کاری نمی شود از آن بی اعتقادی من به بحث علنی را بیرون کشید. رفیق تقی! شما به چه دلیل این طور ناه نظر مخالف تان را تحریف و دست کاری می کنید؟ فقط برای این که بتوانید به آن حمله کنید؟

ثانیا: من درست به خاطر این که همیشه نسبت به تحریف نظر دیگران حساس هستم و از "دست کاری عامدانه" نظ مخالف خودم شدیداً نفرت دارم و چنین کاری را به هیچ وجه سازگار با اخلاق و روحیات خودم نمی دانم. همیشه هر بحث سعی می کنم، نظر مخالف را درست همانطور که خود را بیان و تشریح می کند در محک داوری بگذارم. رفقا در نامه سرگشاده خود جایی که بحث شنا در مسیرهای مختلف و اتخاذ تاکتیک های متفاوت را مطرح کرده اند آن را به "افق آرمانی ما" پیوند زده اند. و برای این که جای تردیدی نماند که منظورشان از "ما" کدام است اضافه کرده اند که "این در نباید بر روی هیچ رفیقی بسته بماند" و باز برای این که محدوده "هیچ رفیقی صراحت بدهند به "اعضای سازمان ما" اشاره کرده اند. در واقع آنها آزادی شنا در مسیرهای مختلف و اتخاذ تاذ های متفاوت در درون سازمان ما و برای اعضای سازمان ما را مطرح کرده اند. به همین دلیل من به ضوابط گیری تاکتیک در درون سازمان ما **هم** اشاره کردم تا جوهر واقعی نظر این رفقا را به همان شکلی که خودشان آورده اند مورد نقد قرار داده باشم و نه پنداشت و تصورات خودم را. مطرح کردن رابطه چند وجهی میان از ورزی، اتحاد در عمل، تاکتیک و تبعیت اقلیت از اکثریت در رابطه با درون سازمان، نتیجه وفاداری من به شکل همین مساله در نامه سرگشاده رفقا بود و مطلقاً متضمن نفی لزوم بحث های علنی راه کارگری ها در باره تاکتیک بدتر از آن اعتقاد داشتن من به "حبس اندیشه" در درون سازمان راه کارگر نیست.

ثالثاً: هر گاه برای رفیق تقی روزبه و یا سایر رفقا جالب باشد که بدانند در باره رابطه بحث درونی و علنی چه فکر کنم، در این صورت باید بگویم که من جز مواردی محدود از طرفداران پر و پا قرص بحث علنی هستم. آن ه محدود هم موارد امنیتی است و یا مواردی است که بحث علنی خاصیت تاکتیک را می سوزاند. مثلاً اگر داریم بحث

کنیم که چه تشکل پوششی در داخل کشور خوب است بزنیم که بهانه آن فعالیت های سازمانی بکنیم، علنی چنین بحثی مفید نیست. اما این که در میان ما تاکتیک های متفاوت شکل بگیرد و این که بخواهیم در باره آنها علنی بکنیم، هیچ مانعی ندارد و خیلی هم می تواند مفید باشد. هر چند رفیق تقی روزبه مساله درون سازمان را کرد که چوب طرفداری از "حبس اندیشه" در درون سازمان را بر سر من بشکند، و من که نوشته ام اندیشه را توان و نباید محدود و مقید کرد را طرفدار انقیاد اندیشه جا بزند، ولی من از همین فرصت استفاده می کنم تا به رفیق پیران آزاد و احیانا رفقای دیگر "همدل" با این دو رفیق پیشنهاد کنم که اگر واقعا مثل مارکس معتقد هستن "کمونیست ها پنهان کردن نیات خود را ننگ می دانند" نظرات شان را در باره مدل های سازمان یابی به شکل مطرح و طرفداران نظر مخالف را به چالش بگیرند. خودسانسوری نکنند، جویده جویده حرف نزنند، روش راه بیا جا بیانداز نباید در یک سازمان کمونیستی خریدار داشته باشد و یا بر زدن نظر در لابلای مقالات روزمره. من ش از بحث علنی در باره شکل ها و مدل های سازماندهی و مساله تاکتیک ها و جنبش توده ای استقبال می کنم.

رابعا: هر کس حق داشته باشد به من اتهام طرفداری از "حبس اندیشه" در درون سازمان را بزند، آنها که سالهاست می شناسند و از نوع فعالیت ها و کارم اطلاع دارند، و به شمول آنها رفیق تقی روزبه، اخلاقا حق زدن چنین اتهام ندارند. زیرا من همیشه نظراتم را صریح و علنی نوشته ام و از نقد نظرم هم استقبال کرده ام و بیش از 90 چیزهایی که در 20 سال اخیر نوشته ام اصلا حصار سازمانی نداشته است. هر چند که مورد بهره برداری سا، قرار گرفته است. اتفاقا حالا که بحث به این جا رسید شاید بی جا نباشد جهت اطلاع رفقا برایشان بنویسم که در حاضر مقابله نظری با فرمیسم آنارشیستی و سازمان ستیزی را بسیار پر اهمیت می دانم. خط "نه سازمان" در د راه کارگر اگر بخواد به ترویج و تبلیغ علنی از طریق جویده گویی و در لابلای مقالات روزمره رو آورد، نباید داشته باشد که با ادامه نقد علنی هم روبرو خواهد شد. البته من "شیخ" نیستم. یک الف آدمم که چه "محسوس" چه "نامحسوس" همیشه حرفم را می زنم و نظرم را می گویم و همیشه از جنگیدن زیر آفتاب هم لذت برده ام.

نقد سیاه نقد متناقض است

هدف نقد سالم در درون یک سازمان باید روشن کردن دیدگاهها و نظرات، فهم بهتر جوهر عقاید متفاوت، و گت راهی به سوی درک متقابل یکدیگر از این طریق باشد. (رفیق تقی!) عجله کنید و فوراً یک کیفر خواست جدید صادر کنید: دوباره نوشته ام درون سازمان. دست به کار شوید. یک سبد از اتهامات جدید تا حد دشمنی با تمدن مع برایم دست و پا کنید، و روی این ویراژ بدهید که چرا نقد سالم در درون سازمان را آورده؟ پس لابد ریگی به داشته و معتقد به نقد ناسالم در بیرون سازمان است. بعد بردارید بنویسد: نقد خوب است! سلامت خوب است! خوب است! هوای آزاد خوب است! نقد بیرون سازمان خوب است! و... باری بگذریم و به بحث اصلی برگردیم: سالم چون خدمت گذار هدفی شریف است، خود به مثابه وسیله نیز شرافتمندانه است یا باید باشد. البته چنین نقدهای می توانند یا به خاطر ابهام در اندیشه یا کم توانی در خصلت بندی مفاهیم و غیره حاوی خطاهای بینشی، سهل ان یا تناقض باشند، با این حال یکی از معیارهای تشخیص نقد سالم از نقد سیاه، تضاد زاویه نقد است. بگذارید نظرم مثالی ساده توضیح بدهم. اگر محتوای نقد شما بر یک نظر این است که آن نظر مثلا حمایت از طبقه بورژوازی ا نمی توانید در همان نقد، همزمان صد و هشتاد درجه بچرخید و یقه صاحب نظر را بگیرید و بگویید به چه دلی بورژوازی حمایت نکرده ای؟ وقتی از دو سوی متضاد مورد نقد قرار بگیرید حق دارید با خود بگویید این نقد است. حق دارید در سلامت هدف نقد تردید کنید.

رفیق تقی روزبه حدود یک سوم نوشته اش را به حمله به نظر من اختصاص داده است که چرا چند بار کلمه د سازمان را در رابطه با اندیشه ورزی در حوزه تاکتیک تکرار کرده ای. او از این تکرار کشف کرده است که گو با بحث علنی مخالفم. بعد در همان نقد همزمان 180 درجه چرخیده است و از من انتقاد کرده است که گویا منطق

تاکتیک را نمی فهمم و نمی دانم که اصلا جای اتخاذ تاکتیک در درون سازمان نیست و باید از خود توده ها به بیاید. رفیق تقی روزبه با تاکید بر "درک آشفته و غلط" من از "تاکتیک" نوشته است: "گوئی تاکتیک حقیقتی است در درون یک سازمان.. قابل ساخته و پرداخته شدن و قابل کشف و دستیابی است. و گویا تاکتیک امری نیست که توده ها و زحمتکشان و در میدان مبارزه شان و از طریق پراتیک و دیالوگ اشان حول آن ساخته و پرداخته شود."

و همین طور ادامه داده است: "تاکتیک های توده ای و معطوف به مبارزه طبقاتی از دل خود مبارزات بیرون زد شود و نه مستخرج از متن قیاس و استقرا مقولات ذهنی این یا آن فرد و این یا آن سازمان!"
و بعد اتهام پشت اتهام: سپیدرودی مدافع "قیم مآبی" است, "شیوه کارش قرابت عجیبی دارد با "شیوه کار مجاهد حزب کمونیست کارگری", در "سیمایی زمخت و یکدست" می خواهد "جنبش ها" را "کنترل" کند. و خا همینطور مثل نقل و نبات هر اتهامی خواسته است بارم کرده است (و حتی وقتی مطلقا کم آورده است رسما به جا هم نوشته است و گفته است که من نوشته ام 1)

تضاد زاویه نقد رفیق تقی روزبه واقعا تماشایی است. رفیق عزیز! شما چطور به خودتان جرات می دهید که بنویسید که تاکتیک در درون یک سازمان قابل ساختن و پرداخته شدن نیست و مرا متهم کنید که این را نفهمیده ام و همزمان از من انتقاد کنید که چرا تاکتیک را صرفا به اندیشه ورزی محدود نکرده و به "تمامی فضاهای دیگر" تعمیم داده ام؟ بالاخره من محکوم به این دلیل که بحث تاکتیک را فقط به درون سازمان محدود نکرده بلکه از مثابه فراخوان عمل هم یاد کرده و آن را به "تمامی فضاهای دیگر" کشانده ام و در نوشته ام به رابطه "فراخوان" و "مخاطبین تاکتیک" یعنی همان کسان که شما از آنها به عنوان "توده ها و زحمتکشان" یاد کرده اید, اشاره کرده محکوم که چرا چنین اشاره ای نکرده ام؟ آیا با منطق سازگار است که هم به خاطر اشاره کردن و هم اشاره نکردن تمامی فضاهای دیگر "آدم را محکوم بکنید؟ در کدام محکمه ای این چنین حکم صادر می کنند؟ می دانید این تناقض چیست؟ این تناقض شما مکافات نقد سیاه است! اگر شما تعمیم من در بحث تاکتیک به "تمامی فضاهای دیگر" نادرست و نتیجه تفسیر غلط و دست کاری عامدانه نظر نویسندگان نامه سرگشاده از سوی من می دانید, لاجرم باید خودتان روشن کنید که اصل تعمیم را درست می دانید یا غلط و توضیح بدهید که از تاکتیک بدون تعمیم آ عرصه عمل و به "مخاطبین تاکتیک" جز بحث آزاد بر سر تاکتیک ها در درون سازمان چه باقی می ماند؟

ولی شما هم از من شاکی هستید که چرا تعمیم داده ام, هم شاکی هستید که چرا نداده ام چرا که اگر داده بودم بایا فهمیدم که اصولا تاکتیک "در درون یک سازمان.. قابل ساخته و پرداخته شدن و قابل کشف و دستیابی" نیست!

من به محتوای نظر اخیر شما جداگانه خواهم پرداخت, ولی در سطح فعلی بحث فقط می خواهم اشاره کنم که شما خودتان اعتقاد دارید که **"تاکتیک های توده ای و معطوف به مبارزه طبقاتی از دل"**

مبارزات بیرون زده می شود" و نمی تواند **"مستخرج از متن قیاس و استقرا مقولات ذهنی این یا آن فرد و این یا آن سازمان!"** باشد پس چرا آن همه به خودتان زحمت دادید و نظر رفقای نویسنده نامه سرگشاده را با "دست کاری عامدانه" عوض کردید که ثابت کنید منظور آن رفقا از عبارت مسیرهای مختلف و اتخاذ تاکتیک های متفاوت, صرفا محدود به حوزه اندیشه ورزی بوده و نه حوزه فراخوان به

پس چرا نوشته اید: **"با هیچ ترفندی نمی توان باور به اتخاذ تاکتیک های متفاوت و هم از یک زمان را در حوزه عمل به آن (رفقای امضا کننده نامه) نسبت داد"؟** اگر تاکتیک متفاوت و هم ارز در یک زمان را در حوزه عمل نمی توان به رفقای امضا کننده نامه سرگشاده نسبت داد, معنایش می تواند آن باشد که از نظر شما آنها نیز جانبدار وحدت تاکتیکی هستند و همزمان جانبدار تنوع نظری و اعضای سازمان در بحث بر سر تاکتیک در سازمان ما. اگر این برداشت شما درست است, پس شما فقط به من که حمله می کنید. فقط مرا "قیم مآب" و روش کار مرا دارای "قرابت عجیب" با روش کار "مجاهدین" نمی, روش آنها را هم "قیم مآب" و دارای "قرابت عجیب" با روش کار مجاهدین و حزب کمونیست کارگری" می,

زیرا آنها هم از آزادی اعضای سازمان در بحث و اظهار نظر پیرامون اتخاذ تاکتیک ها نوشته اند ، در حالی که معتقدید افرادی که اصلا بخواهند تاکتیک را از درون سازمان ها دریابورند قیم مآب و "سنتی" و دارای "فقه عجیب" با روش کار "مجاهدینی" و چه و چه هستند.

"تاکتیک" در سازمان، و "نه سازمان"؛ ایده تساوی گرایش ها، مرحله انتقالی به سمت انحلال کامل

من نشان دادم که رفیق تقی روزبه از طریق دست کاری عامدانه در نظر مندرج در نامه سرگشاده در حوزه تاؤ سعی کرد با انتقاد من از این نظر مقابله کند و دچار تناقض گویی و تضاد زاویه نقد شد. یک نمونه دیگر از تضاد را می توان در دفاع او از نامه سرگشاده و رابطه آن با نظر خودش در مورد تاکتیک مشاهده کرد. موضوع ا حال نمی تواند خارج باشد: یا رفیق تقی روزبه واقعا معتقد است که نویسندگان نامه سرگشاده از وحدت تاکتیکی در جانبداری می کنند و خود نیز طرفدار آزادی در نظر و وحدت در عمل است، یا از نظر نامه سرگشاده به این حمایت می کند که آنها از وحدت تاکتیکی جانبداری نمی کنند و منظورشان از "شنا در مسیرهای مختلف" و "تاکتیک های متفاوت" این است که هر کس آزاد باشد بر اساس تاکتیک خودش عمل خود را سازمان دهد. اگر نظر را قبول دارد و تفسیرش این است که نامه سرگشاده به تفسیر اول وفادار است و نظر منتقدان نامه و به شمول آنها من غلط و تفسیرمان دلخواهی است در این صورت طبیعی است که حق ندارد به وحدت در تاکتیک حمله کند. برای که آدم به چیزی که به صحت آن اعتقاد دارد حمله نمی کند. اگر نظر دوم را قبول دارد یعنی معتقد است که اصلا و تاکتیکی و اتحاد در عمل الزامی نیست و هر صدایی باید عمل خودش را بر اساس تاکتیک خودش سازمان بدهد در صورت نمی تواند درستی تفسیر منتقدان نامه سرگشاده و به شمول آنها تفسیر مرا از نامه سرگشاده انکار کند و به که غلط برداشت کرده ای. می تواند بگوید شما درست برداشت کرده اید، و نامه سرگشاده واقعا هم اصل اتحاد در را قبول ندارد و بعد هم می تواند نظر مرا رد کند و توضیح دهد که اصلا اتحاد در عمل را نباید قبول داشت. و ه قبول داشته باشد، تفکرش "سربازخانه ای" است و غیره. ولی نمی شود هم مرا به تفسیر غلط از نظر مندرج در سرگشاده در باره تاکتیک متهم کند و بنویسد که نامه سرگشاده طرفدار وحدت در عمل است، هم از نامه سرگشاده کند و هم به وحدت در عمل حمله کند. رفیق تقی روزبه اگر خودش به وحدت تاکتیکی در عمل باور ندارد و در حال نظر نویسندگان نامه را مدافع وحدت در عمل می داند به لحاظ اصولی مجاز نیست از مضمون نامه سرگشاده کند. با این حال این رفیق هم از نظر آنها دفاع می کند و هم به همان نظر در قالب تفسیر منتقدین و تفسیر من حمل کند. برای من واقعا مشکل است که بخواهم کلمه ای در توصیف این شیوه برخورد و دلایل این نوع در آغوش ک های مصلحت اندیشانه بشدت غیر اصولی رفیق تقی روزبه از رفقای نامه سرگشاده رفیق پیدا کنم که بار اخلاقی نداشته باشد. راستی دفاع صریح و قاطع از نظری که فرد کاملا آگاه است به آن هیچ اعتقادی ندارد را چه نامید؟ من فقط چند تا نقطه می گذارم و می سپارم به هر رفیق که خودش جای این نقطه های خالی را پر کند من در نوشته اول خود برای این که اتفاقا راه را باز گذاشته باشم تا اگر احیانا خطا در جمله بندی نامه سرگشاده د نظر واقعی رفقای امضا کننده نامه در حوزه تاکتیک و رابطه آن با آزادی اندیشه و وحدت در عمل را نارسا کرده ا بتوانند اشتراک نظر مضمونی خود با منتقدین را بازیابند. درست به همین دلیل این طور نوشتم: "معنای تبعیت اقلیت اکثریت در بحث تاکتیک این است که شکل های اندیشه ورزی تا حد پذیرش یکسان و برابر حقوق کلیه محصولات آ درون سازمان در قالب "اتخاذ" تاکتیک های متفاوت فرا نروید و به "حاکمیت" چند صدا تبدیل نشود، بلکه در عین کامل نظر و بحث و مجادله آزاد، نظر اکثریت را در سازمان "حاکمیت" دهد و تاکتیک های اقلیت را هم روشن کند رفیق تقی روزبه که خواستار حاکمیت "چند صدا" در درون سازمان است، و می خواهد به نام برابر حقوقی گرایه شکل گیری اکثریت و اقلیت بلاموضوع و نظر سازمان و "نه سازمان" هم ارزش شود و "فرصت برابر" پیدا کند، به نظر من به شدت حمله می کند و در جواب به من می نویسد: "در نزد او سازمان یعنی یک پارچه گی و به نه گذاشتن یک پارچگی در انظار بیرونی ها. صلابت یعنی آن که همه در جلوی کارگران و تاریخ سازان یک چپ

تکرار کنند. هرگز نباید در برابر کارگران و توده های تاریخ ساز، متهم به چند گویی و چندگانگی شد و ابهت حزب بریاد داد."

و می نویسد که در نزد من، یعنی سپیدرودی: "در درون البته می توان "چند گرایی" بود ... اما برای بیرون باید با یک گرایی ظاهر شویم و اگر هم نیستیم به آن تظاهر کنیم."

و بعد چوب اتهام فرود می آید: "دفاع از چنین انگاره ای حتا در همین جهان موجود... فرسنگ ها با سطح رشد و آ، موجود بشریت فاصله دارد."

از این صریح تر و آشکارتر نمی شد علیه وحدت تاکتیکی سازمان در عمل موضع گرفت. و از این صریح تر نم خواستار آن شد که آزادی اندیشه ورزی در زمینه تاکتیک ها در درون سازمان به سطح اتخاذ تاکتیک های متفاوت عمل در بیرون سازمان فرا برود. از نظر رفیق تقی روزبه همه اعضای سازمان نباید در جلوی کارگران یک (تاکتیک) را تکرار (اعلام) کنند، بلکه باید هر چه دلشان می خواهد همان را تکرار کنند. و نباید با یک گرایی شوند بلکه باید با چند گرایی ظاهر شوند. این یعنی هر کس تاکتیک خودش را و مسیر خودش را به کارگران م کند. و هر کس در مسیری، هر قدر "متفاوت" که خواست شنا کند. رفیق تقی روزبه اعتقادی به تبعیت اقلیت از اکثریت در درون سازمان ندارد، اگر داشت، "صدای واحد" سازمان در بیرون را "به خط شدن مانند سربازخانه" نمی نامید نظر او اگر چند صدا و چند گرایی در درون هستیم باید حتما چند صدا و چند گرایی هم در بیرون باشیم وگرنه مشت انسان های متظاهر هستیم. اما اگر به خاطر چند صدا و چندگرایی داشتن در درون سازمان و در حوزه از ورزی باید حتما چند صدا و چند گرایی هم در بیرون سازمان بود، دیگر چه زمینه و ضرورتی وجود دارد که هر و هر گرایی در درون سازمان از صدا و گرایی اکثریت تبعیت کند؟ و نظر اکثریت نظر رسمی سازمان باشد؟ و اعتقاد داشتن و طالب نظر رسمی سازمان بودن "به خط شدن مانند سربازخانه است" اصلا نظر سازمان و خود سا، دیگر چه اهمیت و موضوعیتی می تواند داشته باشد؟ و اگر به جای سازمان چند گرایی برابر حقوق با تاکتیک مختلف و مسیرهای متفاوت داریم، که هیچ یک نباید از گرایی اکثریت تبعیت کند، دیگر تشکیلات واحد چه م دارد؟ آنوقت رفیق تقی روزبه می گوید که "نه سازمان" و "نه تشکیلات" اتهام است و واقعیت ندارد. او هر با بحث می کند، به دفاع اصولی از رد تبعیت اقلیت از اکثریت و انکار لزوم موجودیت صدای سازمان به مثابه ص اصلی و متمایز از صدای گرایی ها می پردازد. او هر شکل قابل تصور از وحدت در عمل را "سربازخانه" می ن بعد می گوید که "نه سازمان" اتهام است و واقعیت ندارد.

بگذارید به دو نکته صراحت بدهم:

یک: تبعیت اقلیت از اکثریت چیز فاجعه باری نیست، دشمنی با دموکراسی و تمدن نیست، مخالفت با کمونیسم نیست روشنفکرانی که تا مغز استخوان به افراد منشی آلوده شده اند و در اثر تاثیرات شکست انقلاب و سخت جانی و استبداد مذهبی در ایران دیگر نای مبارزه متشکل برایشان باقی نمانده چنین تبعیتی را می توانند فاجعه بار بدانند بهانه آنکه گویا زمینه شکل گیری بروکراسی در درون سازمان ها و بستر ظهور رهبران برکنارناپذیر فراهم می آ یا استعدادهای فردی را گویا می خشکاند از آن رو برتابند. در دنیای واقعی، اکثریت و اقلیت هم مفاهیمی سب ناپایدار هستند که دائما جا عوض می کنند و برقرار نمی مانند. گرایی که امروز اقلیت است اگر حقانیت داشته با درست و اصولی مبارزه کند، فردا به اکثریت تبدیل می شود و برعکس.

دو: بدون مکانیسم تبعیت اقلیت از اکثریت، تساوی گرایی ها به نام "فرصت های برابر" در درون یک سازمان نمی ماند، بلکه خود همین پدیده فقط یک شکل موقت انتقالی به سمت انحلال کامل سازمان و تبدیل آحاد سازمان به های آزاد مستقل از یکدیگر است. اگر تبعیت اقلیت از اکثریت در سازمان به نام مخالفت با درک "سربازخانه" غیره بلاموضوع است و باید کنار گذاشته شود و اگر مجاز است که همه تجلیات اندیشه ورزی در درون سازمان، حوزه تاکتیک، بعدا به شکل اتخاذ تاکتیک های متفاوت در بیرون سازمان با حقوق مساوی بیان شود، پس همین ت اقلیت از اکثریت در درون هر گرایی هم نباید عمل کند، بنابراین از لحظه ای که اختلاف بر سر تحلیل و ارزیابی د

درون هر گرایش پدید آمد، وحدت عمل باید به سود تجزیه همان گرایش به چند گرایش ریزتر و تامین "فرصت برابر" برای هر یک از خرده گرایش های جدید کنار گذاشته شود. فرجام این فرایند به روشنی عبارت است از "نهایی گرایش در فرد؛ به جای سازمان راه کارگر یک مجموعه افراد و شخصیت های منفرد باقی می ماندند کدوم هر چه دلشان خواست و هر وقت میل مبارک شان کشید به نام این میراث مشترک سی ساله می نویسند و خو میراث به یک پاتیل بزرگ آش تبدیل می شود که هر فرد مطابق حجم ظرفش و اشتهای شخصی اش آزادانه از آن خودش می کشد.

خاستگاه تاکتیک و رابطه با آن سازمان، طبقه، جنبش اجتماعی و مبارزه سیاسی

تا اینجا من به تناقضات رفیق تقی روزبه اشاره کرده ام، حالا جای آن است که توضیح دهم که چرا درک این رفیق تاکتیک و رابطه آن با سازمان بشدت عامیانه و یک جانبه نگر است. جلوتر در نقل قول از نوشته این رفیق خواند می معتقد است که "تاکتیک حقیقتی است که در درون یک سازمان قابل ساخته و پرداخته شدن و قابل کش دستیابی" نیست. او معتقد است: "سیکل تعیین تاکتیک و سیاست نه در مدار بسته سازمان بلکه در مداری فراختر پی مداخله و تصمیم گیری خود کارگران بیرون می آید..." و باز در پاسخ به این نظر که آیا در یک کارخانه ممکن که یک عضو سازمان بگوید اعتصاب کنید و عضو دیگری بگوید نکنید، با نوشتن این که "در این نوع نگرش می چندین مغلطه را با هم مشاهده کرد" اولین مغلطه ای که خودش شخصا مشاهده می کند این است که در این نگرش همان موقعیت قیم مآبی و تعیین تاکتیک از بیرون به درون و در این مورد برای کارگران یک کارخانه به مساله می شود."

و باز می نویسد: "در عینیت و خارج از اراده و تمایل ما، چه در میان خود کارگران و چه فعالان دیگر نظرات مطرح شده و خواهند شد و تاکتیک های نهائی توده ای و هر چه فراگیرتر هم از دل آنها بیرون خواهند آمد و درون جهان اندرونی فرقه ها."

من تعدا این نقل قول ها را تماما مستقیم از نوشته رفیق تقی روزبه آورده ام که نظر او را همانطور که خودش کرده است بازگفته باشم. آشکارا می توان دید که از نظر رفیق تقی روزبه سازمان مدار بسته است و جنبش مدار سازمان معادل "درون" و جنبش و طبقه معادل "بیرون" است و تعیین تاکتیک از "درون" به سمت "بیرون" هم به او "قیم مآبی" است و جایگزین کردن سازمان و حزب به جای طبقه و جنبش، برعکس به نظر او "تاکتیک خود توده ها و زحمتکشان و در میدان مبارزه شان و از طریق پراتیک و دیالوگ اشان حول آن ساخته و پرداخته شود". اما این تقسیم بندی به "درون" و "بیرون" بشدت نادرست، توهم زا و ابهام آفرین است. به دلایل زیر:

یک: خاستگاه های اتخاذ تاکتیک ها در دنیای واقعی متنوع تر و گوناگون تر از آنند که بتوان آنها را به یک یکطرفه تقلیل داد و اعلام داشت که تاکتیک فقط از بیرون می تواند شکل بگیرد. و از درون حزب و سازمان نمی کشف و شناخته شود. رفیق تقی روزبه در جایی از نوشته خود به درستی تاکید می کند که "ایجاد دیوار چین بین سازمان و مبارزه طبقاتی بیرون از وی نه دارای منطق قابل قبولی است و نه در جهان واقعی ممکن". با این حد چنانچه آورده ام. از آنجا که برداشتن این دیوار را برای اثبات لزوم حذف تبعیت اقلیت از اکثریت در درون سازمان مطرح کرد، درست برخلاف حکم خودش وقتی به تاکتیک رسید همین دیوار چین بین بیرون و درون را برافراش نوشت که تاکتیک از درون نمی شود و باید از بیرون شکل بیابد. در دنیای واقعی بین درون و بیرون ارتباط د برقرار است؛ ارتباطی که بنا به طبیعتش چند ضلعی، پیچیده، مرکب و دارای تاثیرات متقابل است. درون همیشه، یا جوانبی از تاثیرات بیرون را بازمی تاباند و بیرون همیشه به این یا آن درجه از درون متاثر است. "درون" عناص از بیرون را در خود گرد آورده است و "بیرون" با یا بی واسطه با کنش های این درون مرتبط است. یعنی:

دو: خاستگاه اتخاذ تاکتیک نه فقط طبقه است، نه فقط جنبش است، نه فقط جنبش‌ها هستند، نه فقط سازمان‌ها و احزاب، نه فقط "درون" است، نه فقط "بیرون". همه این‌ها می‌توانند به نوبت یا بی‌نوبت، درآمخته یا مجزا، جزئی یا منفرد یا تلفیقی خاستگاه‌های شکل‌گیری تاکتیک باشند. حزب، طبقه و جنبش‌های اجتماعی در زندگی واقعی تأثیر می‌گیرند، به دنبال هم کشیده می‌شوند، و علیه هم جهت‌گیری می‌کنند، تاکتیک‌های همدیگر را به کار می‌برند، گاه علیه هم بکار می‌برند. (مثلاً همین تاکتیک نافرمانی مدنی را که راه‌کارگر در دوره‌ای بر آن تأکید داشت، سلطه طلب‌ها به سرعت برده و با آن "جنبش‌ها" و این‌تازگی‌ها هم بخصوص در اصفهان جریان "ما هستیم" را علم‌اند.) دستیابی به تاکتیک در درون سازمان و فراخوان آن به مخاطبین تاکتیک نیز برخلاف تصور رفیق تقی‌ر سازمان و حزب را جایگزین طبقه و جنبش نمی‌کند. چنین برداشت و تصویری انحلال‌طلبانه است. زیرا اندک تاکتیکی در درون یک سازمان، یکی از پیش‌شرط‌های الزامی وحدت در عمل در آن سازمان است. تاکتیک به‌د که در اولین نوشته‌ام ذکر کرده‌ام خط مقدم هویت یک سازمان است. بنابراین ناممکن تلقی کردن شکل‌گیری تا در درون سازمان، خط مقدم هویت تاکتیکی را از بین می‌برد، اتحاد در عمل در درون سازمان را در پیکار مشخص سیاسی بی‌زمینه می‌کند و به انحلال آن می‌انجامد. طبقه و جنبش‌ها به این دلیل که سازمان‌ها و احزاب درون خود به راه‌کارهای معینی در باره پیشروی آنها در هر نبرد مشخص (و لذا در منظومه‌ای از نبردهای مشخص سیاسی) می‌رسند و آن را فراخوان می‌دهند نیست که حذف می‌شوند، حذف آنها نتیجه کاربست اجبار و تحمیل به اقناع و گفتگو، انکار واقعیت تنوع‌گرایش‌ها و منافع و راه‌کارها در جنبش‌ها و طبقات اجتماعی، انکار تفاوت انواع شکاف‌های افقی و عمودی نهادینه شده ناشی از سلطه طبقاتی خاصه در شکل ناهنجاری‌های ریشه‌دار در آگاهی از نفع مادی واقعی در میان مجموعه مخاطبین تاکتیک، و بالاخره بی‌توجهی به گسست‌های دائم و تکرار میان منافع آنی و آتی، بلافصل و نهایی در طبقات و قشرهای اجتماعی مخاطب تاکتیک است. راه‌مقابله با خطر جانشدن حزب و سازمان به جای جنبش و طبقه و طبقات اجتماعی، جستجوی دائم و تکرار شونده برای یافتن بهترین راه‌مقابله در کلیه وضعیت‌های مفروض و در همه شکل‌های قابل‌تصور توازن قواست، یعنی راه واحد و یگانه ندارد و داروی معجزه‌آسای شفابخشی که برای همیشه و همه‌زمان‌ها و همه‌جوامع با هر سطح تکاملی قابل‌ت باشد وجود ندارد. در دوره‌های مختلف گرانیکاه آن می‌تواند بر جاهای متفاوتی گذاشته شود؛ هر چند در مجموعه نهادینه‌گی حزبیت، استحکام فرهنگ تشکلی‌یابی و پلورالیسم در تاروپود و اعماق یک جامعه ممکن است نسبت به جامعه بی‌سامان، استبداد زده، خواب‌آلود و توده‌وار، بتواند موانعی مهم بر سر راه پیشروی این خطر پدید آورد هر حال آن چه به طور قطع هیچ خدمتی به مقابله با این خطر نمی‌کند ایده تبدیل کردن هر سازمان منفرد سیاسی مجموعه‌ای از تاکتیک‌های متفاوت و متضاد و در حال‌شنا در مسیرهای متفاوت به نام پلورالیسم است.

هرگاه بنا باشد به شکلی عام و کلی همه انواع مجاری قابل‌تصور شکل‌گیری یک تاکتیک را تبیین کنیم، در آن صورت شاید بتوانیم بگوئیم که، **مجموعه اشکال تبلور آگاهی از منافع واقعی قشر، لایه یا طبقه مخاطب تاکتیک در هر وضع مشخص و مفروض، اصلی‌ترین خاستگاه‌های شکل‌گیری تاکتیک را در همان وضعیت مشخص و مفروض تعیین کنند.** از آنجا که این تعریف عام‌تر از آن است که چیز زیادی در باره خاستگاه این یا آن تاکتیک مشخص بگوید، تدقیق بیشتر مجاری شکل‌گیری تاکتیک و تنوع خاستگاه‌های آن ناگزیر باید به برخی از مهم‌ترین سطوح تاکتیک‌ها و نقش و تأثیر آنها اشاره کرد. یعنی در نظر داشت که:

سه: تنوع شکل‌های اتخاذ تاکتیک به طور بلافصل از حوزه مشخص اقدام و عمل، شعار و فراخوان، میزان دور نزدیکی آن به استراتژی، توازن عمومی استراتژی‌ها در صحنه مبارزه و ویژگی‌های قدرت سیاسی به شکل متفاوت و متناقض تأثیر می‌گیرد.

به طور کلی هر چه یک تاکتیک به مثابه فراخوان عمل ارتباط نزدیک‌تر و بی‌واسطه‌تری با منافع آنی، بی‌واسطه مستقیم قشر، لایه یا طبقه اجتماعی یا به طور خلاصه، مخاطبین خود داشته باشد، امکان شکل‌گیری آن از "بیر

بیشتر فراهم است (در همین کادر است که مثلا مبارزات صنفی و اتحادیه ای را به "مکتب آموزش کمونیسم" کرده اند) و هر چه طول عمر یک تاکتیک و تحقق آن به تحقق زنجیره وسیع تری از تاکتیک های مشخص و مشروط باشد (تاکتیک های دوره ای) امکان شکل گیری آن از "بیرون" می تواند کاهش یابد و توسط احزاب و ساها که بنا به تعریف عناصر فعال تر و پر تحرک تر لایه و قشرهای اجتماعی "بیرون" را به "درون" خود جذب کنند، یعنی در "درون" بیشتر فراهم است. تاکتیک های مشخص موردی مربوط به افزایش دستمزد، اخراج از کاعتصاب در واحدهای منفرد کارگری برخی نمونه های شناخته شده کلاسیک هستند که ارتباط بلافصل آنها با منافطبقاتی، امکان بیشتری برای اتخاذ آنها از "بیرون" فراهم می کند، در حالی که مثلا حرکت های وسیع تر فراکار ای و تاکتیک های لازم برای ترغیب این نوع حرکت ها که مستلزم همکاری و اتحاد عمل گروههای متعددی از فکارگری و ائتلاف و همبستگی طبقاتی بخش وسیعی از طبقه است، ممکن است نسبت به تاکتیک های موردی به کمتری از "بیرون" و به میزان بیشتری از "درون" مطرح شوند. و البته در این روند استثنا واقعا فراوان است و آمیختگی ها و درهم تائیری های "درون" و "بیرون" و اضلاع متعدد آن دامنه تر از آن است که اصولا بتوان یک بندی مکانیکی بین آگاهی و خودبه خودی، درون و بیرون، تاکتیک های منفرد و دوره ای و غیره ارائه داد که برای دوره ها و زمان ها بی خدشه باشد. نه "درون" همیشه مظهر تام و تمام آگاهی است و نه "بیرون" همیشه نماد لایه خودبه خودی. در زندگی واقعی و مبارزه سیاسی زنده و جاری گاهی احزاب و سازمان ها از مردم و سطح توقع انتظارات و خواست ها و مطالبات آنها جا می مانند و به جای پیشرو، پس رو از آب درمی آیند و گاهی هم از مرده می افتند و به سکتاریسم دچار می شوند. گاهی مردم به طرز درخشانی تاکتیک اتخاذ می کنند و همه رشته های اد و سازمان ها و تاکتیک هایشان را پنبه می کنند. رابطه میان تاکتیک و منافع واقعی مادی و طبقاتی مخاطبین تاکذوجوانب، متقابل و متنوع است. خاستگاه تاکتیک در هر دو سو قرار دارد و از هر سو که بیاید بر سوی دیگر و آن تاثیر می گذارد.

چهار: تنوع شکل های اتخاذ تاکتیک به وجهی پایه ای تر از ویژگی های فرهنگی و میراث تاریخی و سطح تاجتماعی و اقتصادی جامعه مفروض، در بطن یک درآمیختگی متناقض تاثیر می گیرد. مثلا برای دفاع از حق گرجنسی در نیویورک می توان دو ی 5000 هزار متر لختی ها را در یک میدان عمومی سازمان داد، و توجه وسیع برانگیخت و به راس شبکه های خبری رفت و حق مزبور را به بحث اجتماعی تبدیل کرد، ولی مسلما تکه بزرگوشمان خواهد بود اگر بخواهیم همین کار را در ایران امروز یا حتی آینده نزدیک برای دفاع از این حق صد بهیم یا کسانی خارج از ما صورت بدهند. اینجا تاکتیک از عامل ویژگی فرهنگی تاثیر می پذیرد. متقابلا اگر قصد امضا گرفتن علیه تبعض جنسی در قانون علیه زنان ایران باشد، بطور کلی ویژگی فرهنگی و میراث تاریخ پختن آش نذری را به عنوان یک راهکار در سبد راهکارهای قابل تصور قرار می دهد؛ حتی اگر به گروه خون ماها نخورد که نمی خورد. چنانکه اخیرا برخی از فعالین کمپین یک میلیون امضا همین کار را کردند. در حالی که این روش در نیویورک معنایی ندارد. نمونه دیگر تبدیل شام غریبان به "حسین پارتی" است؛ تاکتیکی که جوانان ت چند سال پیش در میدان محسنی به کار زدند که همانوقت هم صدای اعتراض روزنامه جمهوری اسلامی (روز "آقا") را درآورد، ولی مثلا حسین پارتی راه انداختن در نیویورک معنا ندارد.

پنج: معنای گردآوری حداکثر نیرو به مثابه یک عنصر حیاتی از تعریف تاکتیک که در نوشته اول به آن اشاره کرد، گردآوری حداکثر نیروی آگاه به انطباق تاکتیک در پیش گرفته شده با منافع اجتماعی خویش در هر برش مشخص مبارزه است، نه الزاما مجموعه مخاطبین بالقوه تاکتیک در همان برش. این تاکید بسیار مهم است و عدم درک آن تواند به فاجعه منجر شود. اگر اصل بگذاریم که تاکتیک از "بیرون" می آید و از "درون" نمی تواند ساخته شود در صورت فقط فکرش را بکنید که یکدفعه "بیرون" به صورت توده های دهها میلیونی در خیابان ها راه بیافتد و ،

حزب فقط حزب الله سر بدهد و عکس امام را در ماه ببینید؟ تکلیف ما چه خواهد بود؟ غرق شدن در این سراب توده و تبدیل کردن شعار آنها به شعار خودمان بر این اساس که تاکتیک از درون سازمان ها نمی تواند ساخته شود؟ ؛ قیم مآبی است؟ بهتر است فراموش نکنیم که بطور کلی و از نظر تئوریک تا زمانی که بستر مادی پیدایی گوناگونی از شکاف ها و گسست ها میان منافع آتی و منافع آتی قشرها و طبقات اجتماعی وجود دارد و تا زمان امکان چرخش های سیاسی ناگهانی ناشی از فعال شدن انفجاری این شکاف ها (یا دسته ای از این شکاف ها) و دارد، خاستگاه تاکتیک نمی تواند اسیر دسته بندی مکانیکی و دگماتیک "درون" و "بیرون" باشد. بلکه با شناخت هر دقیق مختصات و ویژگی های "بیرون" باید نقطه عزیمت خود را منافع واقعی مخاطبین تاکتیک قرار دهد.

شش: علاوه بر این پنج مورد که نوشتم حداقل در 30 سال اخیر می توانم 50 مورد تاکتیک را در سازمان ها و احزاب ایرانی ذکر کنم که از "بیرون" اتخاذ نشده، بلکه بیشتر در چهارچوب جمع بندی "درون" از وضع و حال "بیر" وضع شده است. از این 50 مورد 49 موردش را می گذرم و فقط به یک مورد که ظاهراً این روزها خیلی مورد و علاقه رفیق تقی روزبه هم هست و کاملاً مورد تایید او، اشاره می کنم. و آن شعار "اتحاد بزرگ هواداران سوسی" است. آیا این شعار از درون کارگران کارخانه ها بیرون آمده است؟ یا در شکل مشخص اتحاد بزرگ... از "در" و نه "بیرون" برخاسته است؟ آیا طرح این شعار نشان دهنده "قیم مآبی" طراحان آن است؟ و نشانه آن که می خد خود را به جای جنبش ها و طبقه بنشانند؟

1 رفیق تقی روزبه در جایی از نوشته اش این طور آورده است: **"شاید ر.سپیدرودی خواهان آنست همه این نوع وظایف و کارها بدست آن رهبران طبیعی ولایق محصول سه دهه اخیر" مورد نظراوسپرده شوند تا به بهترین وجهی با کمترین اشتباهات پیش بر شوند.**

او "رهبران طبیعی و لایق محصول سه دهه اخیر" را در گیومه گذاشته است تا القا کند که گویا من در جایی نوشته ای چنین عبارتی به کار برده ام و مورد نظر من چنین بوده است. یادآوری کنم که من هرگز و هیچ جا و در نوشته ای چه در درون سازمان چه در بیرون از آن عبارت "رهبران طبیعی و لایق محصول سه دهه اخیر" را با نبرده ام و نسبت دادن صریح چنین عبارتی با گذاشتن آن در داخل گیومه به من یک آشکار است. جای نقطه رفقا هر کس بر اساس میل و سلیقه خودش پر کند.

بخش سوم: باز هم در باره ستون دیدگاه و چند کلمه هم در باره "فضای بدیهی هندسی"

برخورد رفقای نویسنده و امضاکننده نامه سرگشاده با نقد مخالفین این نامه در رابطه با مساله دیدگاه و واکنش های نسبت به نقدها از جمله نقد من صورت داده اند جالب و درخور توجه است. مشکل این برخوردها آن است که ر مدافع نامه نمی خواهند یا نمی توانند نقطه عزیمت خود را بر آن چه زیرش امضا کرده اند قرار دهند. در نامه سرده در رابطه با حذف دیدگاه این طور نوشته شده است: "مقوله "دیدگاه" در این چند ماه مشکل ساز و انرژی سوز است. کار رفقای این شده است که به تعبیر و تفسیر نوشته ها و مهمور شدن یا نشدن آنها به مهر "دیدگاه" پردازند چند این بحث در درون سازمان ما به درستی ادامه دارد اما ما گمان می کنیم به جای تن در دادن به این مشکلات است به سرلوحه رسانه های سمعی و بصری و نوشتاری ما آورده شود: "مواضع رسمی سازمان با امضا نها،

رسمی آن اعلام می شوند و مسولیت نوشتار و گفتار رفقای عضو سازمان به صفت فردی به عهده خود ایشان اس
مسولیتی را برای سازمان در برنخواهد داشت."

نامه بلافاصله خطاب به "رفقای عزیز!" ادامه می دهد که: "ما نیز چون همه شما به وجود اختلافات نظری عموما
نیافته واقفیم و به هیچ وجه قصد لاپوشانی آن را نداریم. مساله این است که دارندگان نظرات باید بتوانند دیدگاههای
را در فضایی رفیقانه و با فرصت های برابر مطرح کنند."

نامه سرگشاده به صراحت خواستار حذف دیدگاه و به شمول آن کمیسیون سایت و جایگزین کردن آن با "فرصت
برابر" است. انتقاد من به این نظر اول از همه این است: اگر خواستار انحلال ارگانی سازمانی به خاطر این باش
کارش "تعبیر و تفسیر نوشته ها"ست, برای مخاطبین و مراجعین امکانی فراهم نمی کنید که بتوانند از وسط
نظرهای فردی, نظر سازمان را از نظر فردی یا نظر گرایشی تمیز بدهند و آشفتگی و ابهام ایجاد می کنید. اگر بخ
به هر شکلی و به هر وسیله ای (مثلا وصل کردن نظر رسمی سازمان به نهاد امضادار یعنی کمیته مرکزی) جایی
"تعبیر و تفسیر" باز بگذارید پس حق ندارید اصل نظرات ارگانی را ملغی و "فرصت های برابر" افراد سازمان
جایگزین آن کنید. انجام این کار به معنای آن است که حقوق فرد, سازمان و گرایش اقلیت یکی شود. حقوق فرد, گر
اقلیت و سازمان نمی تواند و نباید یکی شود, زیرا این برابر حقوقی اعتبار نظرات سازمان را و ترجیح آن بر نظر
یا گرایش اقلیت را ضایع و اصل تبعیت اقلیت از اکثریت را بلاموضوع می کند و سنگ بر سنگ باقی نمی د
سازمان را به "نه سازمان" تبدیل می کند؛ یعنی به جای یک سازمان واحد با مبانی نظری, برنامه ای و سیاسی رو
مجموعه ای از گرایش های فردی برابر حقوق بوجود می آید که هیچ یک از دیگری پیروی نکرده و همه در براب
"فرصت های برابر" دارند.

انتقاد من سپس این است: بلاموضوع و بی زمینه کردن تبعیت اقلیت از اکثریت و نابود کردن حق ویژه سازمان و
آن در برابر حق فرد و گرایش اقلیت به نام "فرصت های برابر" معنایش تمکین سازمان به تمنیات فردی و زانو
در برابر دیکتاتوری و خودکامگی اقلیت است. زیرا همه افراد سازمان امکانات و توانایی های "برابر" ندارد
بخواهند از "فرصت های برابر" به شکل برابر استفاده کنند. و بنابراین یک محفل سه نفره همه چیز نویس و تند
به نام "برابری فرصت ها" عملا ارگان سازمان را به گروگان خود درمی آورد و شما در را به روی چنین چیزی
می گذارید.

و بالاخره سومین انتقاد من این است: اگر سایت را می خواهید بدون واگذاری حق تعبیر و تفسیر به نهادی ارگانی
کنید, و اگر راه حل "مشکل" دیدگاه از نظر شما این است که حق ویژه سازمان را در تبلیغ و ترویج مواضع خوین
نام "فرصت های برابر" با حق فرد و گرایش اقلیت "برابر" کنید, در این صورت ناچار هستیید حق تعبیر و تفسیر
همه جا بردارید, زیرا برابری بنا به طبیعت خود توقف پذیر نیست و در حوزه خویش باید بسط یابد تا متحقق شود. و
به معنای آن است که مرز سازمان و بیرون سازمان و دیدگاههای درون و بیرون سازمان را هم بردارید. به این تر
سایت سازمان به جای ارگان سازمان به دروازه شیراز تبدیل می شود که از تریلی و ماشین سواری و موتو
دوچرخه بگیر تا عابر پیاده و به نام "برابری فرصت ها" از آن می گذرد. از طرفی اگر به هر شکلی و
نوعی از حق تعبیر و تفسیر (مثلا تعبیر و تفسیر کمیته مرکزی) اعتقاد دارید و یا هر شکل و هر نوعی از محدودی
برای انتشار مقاله و مطلب در سایت قائلید (مثلا گنجیدن مطالب دریافتی در مفهوم وسیع چپ) در این صورت
"برابری فرصت ها" را بردارید و به جایش حق برتر سازمان را تایید کنید. زیرا در غیر این صورت اگر در
ارگان دارای حق تفسیر مورد نظر شما یعنی کمیته مرکزی هم "تعبیر و تفسیر" به نوعی "مشکل" ایجاد کرد باید
"برابری فرصت ها" آن را هم منحل و محذوف بخواهید. از طرف دیگر اگر هر شکل و هر سطحی از حق تعبیر
تفسیر را می پذیرید, در این صورت مجاز نیستیید حق نظرات ارگانی و حق برتر سازمان بر فرد و بر گرایش اقل
تفکیک صریح و روشن نظر فرد و سازمان را انکار کنید و پس, یعنی مجاز نیستیید خواستار حذف دیدگاه و کمی

سایت شوید. زیرا وجود این هر دو درست به معنای کارکرد همین تفکیک است. شما حداکثر می توانید خوا برکناری اعضای "مشکل" ساز در کمیسیون سایت شوید. اما اگر در واقع با اصل نظارت ارگانی و اصل تعبیر و مخالف نیستید، بلکه با تفسیرها و تعبیرهای اکثریت کمیسیون فعلی سایت مخالفید در این صورت باید به طور مش بگوئید کدام تعبیر و تفسیر صورت گرفته از سوی این کمیسیون "مشکل" مورد نظر شما را پدید آورده است؟ شه از گزارش کمیسیون نظارت در مورد ادعای تبعیض اعمال شده در حق یک رفیق این را هم دیگر نمی توانید بگو سند و مدرکی برای اثبات ادعایتان در دست ندارید.

حالا بعد از این فشرده، بگذارید به برخی از نقدهایی که به نوشته اول من صورت گرفت و یا مستقل از آن نوشند دفاع از لزوم حذف دیدگاه در نوشته های رفقا آمد نگاهی بیاندازیم.

در یادداشت با عنوان "از آزادی نظر و گرایش تا تنوع تاکتیک ها و شنا در مسیرهای مختلف" در بخشی که به نقد سرگشاده در رابطه با حذف دیدگاه اختصاص داشت، نوشتم: "... انحلال یک نهاد تشکیلاتی به خاطر این که "تعبیر"ش "مشکل" ایجاد کرده و حذف هر گونه داوری در باره انطباق نظرات دریافتی با مبانی راه کارگر در، راه کارگر و انکار مشروعیت نهادهای زیرمجموعه کمیته مرکزی به نام برابری فرصت ها الگوی تشکیلاتی سازمان" است.

رفیق ح... بدون ذکر نام اما در پاسخ به من این طور نوشته است: "اگر وجود بخش دیدگاه در سایت نشانه ساز داشتن و حذف آن "نه سازمان" است باید اعلام کنم که ما تا تابستان سال 2005 "نه سازمان بودیم و مقالات ا آزادانه و با امضا اعضا در سایت منعکس می شد."

وی در ادامه شرح داده است که چگونه خود او ستون دیدگاه را به سایت افزود. انتقاد رفیق ح... اما وارد نیست. درست به دلایلی که خودش با صراحت در نوشته اش آورده است. ما ممکن است قبل از تابستان 2005 هم "نه ساز بوده باشیم ولی اگر بوده یا نبوده باشیم ارتباط مستقیمی با ستون دیدگاه در سایت ارگان سازمان نداشته است. ملانقطی بود و به اسم چسبید. مساله اسم "دیدگاه" نیست، اسمش را بگذارید ستون آزاد. حتی اسم نگذارید و حتی دیدگاه هم نگذارید، اما نهادی، ارگانی، یا حتی فردی به عنوان سردبیر با حق "تفسیر و تعبیر" بر سایت بگمار؛ اصلی ترین وظیفه اش تفکیک نظر سازمان از نظر فرد و گرایش اقلیت و حفاظت از حق برتر سازمان در برابر ف گرایش اقلیت در ارگان سازمان باشد. این است جوهر اختلاف. نامه سرگشاده درست همین را می خواهد که نباشد درست از همین جا به اصل نظارت ارگانی می تازد. این نامه به کلمه دیدگاه نیست که حمله می کند، به اصل برتری سازمان بر حق فرد، نظر رسمی سازمان بر نظر فرد و نظر رسمی سازمان بر گرایش اقلیت حمله می کند و ناه سازی شکل گیری اقلیت و اکثریت را از طریق حذف نظارت ارگانی و جایگزین کردن "فرصت های برابر" به آن می خواهد.

ثانیا: آیا رفیق ح.... می خواهد بگوید که تا قبل از جلوس شخص خودش بر اریکه سردبیری سایت سازمان، در سازمان هیچ گونه شناخت و درک و سابقه و بحثی در باره اهمیت نظارت ارگانی و رابطه حق و وظیفه در این وجود نداشته است؟ آیا می خواهد بگوید که اصل نظارت ارگانی در این سازمان تا قبل از سردبیری خودش بر مذموم بوده است؟ من می پذیریم که در سازمان ما دائما حملاتی به اصل نظارت ارگانی صورت می گرفته اسد اینجا و آنجا نهادسازی ها بر اساس "وقت آزاد" اعضای سازمان و تابع کردن برنامه بر سطح فعالیت ها به این سوخت می رسانده و نظارت ارگانی را تضعیف می کرده است، اما همه می دانند که راه کارگر مثلا نشریه ارگان را هرگز بدون وجود حدی از نظارت ارگانی و فارغ از هر نوع معیار و ضابطه در تفکیک نظر سازمان و فرد از نداده است.

رفیق ح.... در نوشته اش با جزئیات شرح می دهد که چگونه به عنوان سردبیر کارش در واقع این بوده است که ه چه را که منطبق بر مبانی سازمان می دانسته بسته به تازگی و جذابیت مطلب و غیره در سایت بیاورد. و اگر دانسته برای نظرخواهی به کمیته مرکزی بفرستد. این رفیق به این پرسش خودش که "آیا بایستی کنترلی در درج م"

داشت" پاسخ می دهد: "جواب مثبت است. یعنی "هر مطلبی" را که به سایت فرستاده می شود را نباید در سایت زد آنجا که وی مدتی سردبیر سایت بوده و به طور مشخص نمی تواند نداند که اداره یک سایت ارگان سازمانی برخوردار از حق تفسیر از زمره محالات است، حداقل به "نباید" خود صراحت می دهد، هر چند "باید" از "معیار" ناظر بر آن را "گره" می داند و گشودن آن را به کمیته مرکزی یا کنگره وامی گذارد. بعد همین رفیق خودش زمانی کار نظارت بر سایت را برعهده داشته پای نامه ای را امضا می کند که الغای نظارت را به مثابه اص صراحت مورد تایید قرار می دهد. و حالا کارش طوری بالا گرفته است که محتوای کار خودش در دوره سردبیر به عنوان "نظارت استصوابی" محکوم می کند.

در جمع بندی مورخ 6 مه کمیته مرکزی در بخش دوم که عنوان "بررسی مصوبات نشست سوم مخالفین نامه سرگه دارد در بند دوم آمده است: "قابل درک نیست که چرا این رفقا اختلافات در باره ستون دیدگاه را به سطح پرنسیب می دهند." راستی رفقا برای شما "قابل درک نیست" که حقوق برتر سازمان نباید در برابر حق فرد زانو بزنند؟ شما باید نماد حق سازمان باشید و لی به جایش نماد سازمان شکنی و انحلال طلبی از آب درآمده اید واقعا نمی توانید بکنید که حق سازمان و حق فرد نباید "فرصت برابر" داشته باشند؟ نمی توانید درک بکنید که تقلیل حق سازمان به حق فرد به نام "برابری فرصت"، سازمان را به گروگان شخصیت ها و افراد درمی آورد؟ و به جای سازمان سازمان" و "نه تشکیلات" بوجود می آورد؟ آیا نمی توانید درک بکنید که انحلال نظارت ارگانی به نام "مشکل" آ شدن "تعبیر و تفسیر" گردن تعبیر و تفسیر رسمی سازمان را هم می زند؟ آیا فهم این موضوع ساده که نظر سازمان بر نظر فرد و گرایش اقلیت برتری داشته باشد و این "باید"، بدون وجود یک سازوکار روشن در سایت ارگان سا که متضمن حق تفسیر و تعبیر و تفکیک فنی این ها از هم باشد امکان پذیر نیست واقعا برای شما دشوار است؟ تو، بدهید که با حذف نظارت ارگانی چگونه می خواهید از نظر رسمی سازمان و برتری آن بر نظر افراد و گرایش دفاع بکنید. فرض کنید من سه مقاله برای سه روز متوالی بنویسم و در مقاله اول کارگران هفت تپه را مستقیما ه کنم به زیر تیغ ماموران اطلاعاتی و شعار بدهم که بروید کارخانه را تصرف کنید! روز دوم خطاب به کار سندیکای شرکت واحد رهنمود صادر کنم که اسانلو را بزنید و نگذارید رهبر سندیکای شما باشد برای این که در امروز اصلا هر گونه قائل شدن به رهبری "امری قبیح" است که هیچ فرد دموکراتی آن را نمی پذیرد چه ره کمونیست. فرض کنید من در مقاله سوم به کارگران پیشنهاد کنم که چون مدل سازمان یابی سندیکایی و اتحادیه سلسله مراتب دارد و سلسله مراتب بد و مربوط به جامعه طبقاتی است، بروند مدل جمع آوری امضا از آیت الله ها، بخشی از جنبش زنان بگیرند که بهتر است زیرا هیچ کس زیر بلیط هیچ کس نمی رود و در واقع شعار بدهم کارگران تجزیه و انحلال است. شما چه می کنید؟ من واقعا می خواهم بدانم شما چطور از برتری حق سازمان بر فردی من دفاع می کنید؟ فوراً جلسه می گذارید و مصوبه می کنید که از نظر سازمان رهنمود تصرف کارخا کارگران هفت تپه شعار درستی نیست و سر فعالین کارگری را زیر تیغ اطلاعاتی های رژیم می دهد؟ و دوباره فر جلسه می گذارید و مصوبه می کنید که حمله به اصل رهبری و هدایت در جنبش های اعتراضی و سندیکایی ب سازمان ما خوانایی ندارد؟ و باز روز سوم جلسه می گذارید و مصوب می کنید که ارگان رهبری سازمان کمونیست کارگر به دیدگاه مارکس و مانیفیست وفادار است و چاره کارگران را وحدت و تشکیلات می داند نه تجزیه و انحلا نه سکوت می کنید و می گوئید به ما ربطی ندارد نظر عضو است و امضای فردی دارد؟ یا شاید به جایش می خ هر ماه به طور متوسط یک عدد اطلاعیه موردی در باره مناسبت ها که محتوایش غالبا تکراری است و هیچ ربط به بحث های من ندارد صادر کنید و در بقیه مواقع فقط می خواهید سکوت کنید؟ همین کار است که اسمش را می گ "روشن شدن" نظر "گرایش غالب"؟ آیا می خواهید انطباق بحث های مرا با مواضع راه کارگر به خوانندگان و کنید؟ یعنی خوانندگان خودشان نتیجه بگیرند که چاره کارگران وحدت و تشکیلات است یا انحلال و تجزیه؟ اگر آر وجود شما و موجودیتی به نام سازمان چه نیاز است؟ مگر همین رابطه با حذف شما و سازمان از طریق مثلا درج مقاله در یک وبلاگ قابل تحقق نیست؟

رفقا نقد حرف بزنید و حاشیه نروید. برای سوالات مشخص پاسخ های مشخص بدهید تا طرح تان حداقل برای خو روشن تر شود. نگویند از مبانی مشترک حرکت می کنیم! من یکی اگر از مبانی مشترک حرکت نکردم با من چه کنید؟ بر سر "فرصت برابر" من چه می آید؟ حذف می شود؟ می ماند؟ تغییر شکل داده می شود؟ به محلی خاص سایت هدایت می شود؟ با کدام تفسیر و تعبیر؟ کدام ارگان مفسر؟

نگویند: گفته ایم که در چهارچوب مبانی و برنامه! بروید مقاله رفیق پیران آزاد را بخوانید تا ببینید که مبانی ما ا به نام "فرصت های برابر" چه کیسه گل و گشادی شده است که این رفیق گمان می کند **انحلال راه کارگر هم گویا پ از مبانی راه کارگر است** و معتقد است که مخالفین نامه سرگشاده اصلا حق ندارند از شرکت در بریدن سر سا، خودشان خودداری کنند و باید حتما در رفراندومی به همین مناسبت شرکت کنند، چرا که اگر حق عدم شرکت در ب سر راه کارگر داشته باشند و بخواهند از این حق خودشان استفاده کنند، گویا یا در کفش دایره عمل آزاد تفسیر ا کرده و عملا نگذاشته اند ایشان مراسم ذبح سازمان را با نام اکثریت سازمان آذین کنند. رفیق پیران آزاد متاسفانه به این درجه از شناخت دست نیافته است که بداند معنای دمکراسی درخواست رای برای تعیین اصولیت آدم ها نی من اگر سوسیالیست هستم با گرایش خودم و تفسیر خودم از سوسیالیسم است که سوسیالیست هستم. هیچ رفراندومی تواند مرا وادارد که به کاپیتالیسم اعتقاد پیدا کنم. اگر یک اکثریت که هیچ، همه کره زمین هم به کاپیتالیسم رای بدهد نظرم را در باره سوسیالیسم عوض نخواهم کرد. هیچ انگشتی در جهان اجازه ندارد برای من اعتقاد تعیین کند و م به عنوان یک فرد آزادیخواه، دمکرات و کمونیست هرگز به خودم اجازه نمی دهم که با انگشت رای برای دید اعتقاد تعیین کنم. وقتی به سازمان و لزوم برتری حق سازمان بر حق فرد و حق سازمان بر حق گرایش اقلیت داریم و این را اصولیت خود می دانیم معلوم است که نمی توانیم در رای گیری بر سر این که مثلا رفقا پیران آز تقی روزبه باید با سازمان حق برابر داشته باشند یا نداشته باشند شرکت کنیم. برای من جالب است که رفیق پیران اگر قدرت داشت در برابر امتناع امثال من از مشارکت در بریدن سر سازمان چه می کرد؟ با اسلحه وادارم می کر از طریق رای اعتقاد را تغییر بدهم؟ نان و آب مرا می زد؟ ستاره داوود بر لباس ام می نشانند؟ این چه حرف ز است که این رفیق می گوید باید در رفراندوم شرکت کنید. مگر عضویت و فعالیت در سازمان و اعتقاد داشتن اچ است؟ مگر حتی در رفراندوم های عادی سیاسی که هیچ ربطی به اصول افراد هم ندارد امتناع مثل شرکت یک دمکراتیک نیست؟ مخالفت با حق امتناع آدم ها دمکراسی است یا دیکتاتوری؟ آیا رفیق آزاد فرق دمکراس دیکتاتوری را نمی داند؟ آیا همین است آن مدل ناب کمونیستی ایشان و رفیق تقی روزبه که "سلطه انسان بر انسان نفی می کند؟ این که انسان ها را بزور وادار کنید که در مراسم ذبح اعتقادات شان شرکت کنند و رای بدهند؟ آیا مد اعدام حق دارند از مخالفان اعدام بخواهند که با شرکت در یک رفراندوم، اعتقاد یا عدم اعتقاد به اعدام را تعیین ک آنهم به این بهانه که مثلا تفسیر موافقان اعدام از نظر مخالفان اعدام اجرای حکم اعدام است؟ و که : اگر مخالفان در رفراندوم طرفداران اعدام شرکت نکنند دایره عمل طرفداران اعدام را محدود کرده اند؟

دنیای اصولیت های آدم ها بر اساس اقتناع، تحقیق، آموزش، کار مستقل، تجربه و ترکیب همه این ها در پروسه ا شکل می گیرند و در پروسه زمان متحول می شوند. تشابه اصولیت هاست که افراد را به همبستگی و کار مشتر پذیرش داوطلبانه فعالیت ها در یک سازمان می کشاند. از لحظه ای که در یک سازمان اصول برای دسته ای ضدا و ضد اصول برای دسته ای دیگر اصول شد امکان فعالیت داوطلبانه مشترک هم دیگر وجود نخواهد داشت. رفراندومی هم نمی تواند به اصول یا ضد اصول مشروعیت بدهد. پای "برابری فرصت" برای سازمان و "نه ساز نمی رویم. اول حق سازمان را باید روشن کنید! اول بگویند چطور و با چه مکانیسمی می خواهید در نشریه ا سازمان حق سازمان را برتر از حق فرد و حق گرایش اقلیت بنشانید، بعد با هم صحبت کنیم. نه من، نه رفیق پیران نه رفیق تقی روزبه و نه هیچ رفیق دیگری نباید و حق ندارد در این سازمان برتر از سازمان یا برابر با آن قرار ب هزار بار، صد هزار بار و یک میلیون بار دیگر هم اگر رفیق تقی روزبه مثل نوار ضبط شده کلمه "چند صدایی چند گرایشی" را در نوشته هایش تکرار کند همانقدر هم من تکرار می کنم: رفیق زود باش بگو گرایش اکثریت

است، موضعش چیست؟ حق اش به عنوان سازمان بر حق تو که یک فرد هستی برتری دارد یا ندارد؟ تو برده سازمانی؟ حق ات بر حق سازمان مرجح است؟ همین را می خواهی جا بیاندازی؟ برای همین است که بیش از یک تمام این سازمان را به خاک سیاه نشانده ای و بر روح و روان رفقایت سوهان کشیده ای؟ هزار بار و صد هزار بار که رفیق تقی روزبه بگوید چند گزایشی! می گویم چند گزایشی فقط در کادر حق برتر سازمان بر فرد و بر گز اقلیت. خواهم گفت و خواهم نوشت که رفیق تقی روزبه که جای خود دارد، هیچ ژنرال و هیچ اقا بالاسر و "ر خودخوانده را در این جنبش و در هیچ جنبشی قبول ندارم که بگوید حق من باید برابر با حق سازمان باشد و "من" باید با سازمان "فرصت برابر" داشته باشم. می خواهید سر این رای بگیرید که باید داشته باشد؟ تمام رهبران را هم که پشت سرتان بسیج کنید و من یعنی سپیدرودی تنهای تنها بمانم، نه در رای گیری شما شرکت می کنم و را به رسمیت می شناسم. رابطه حق فرد و گزایش را با حق سازمان روشن کنید. اگر امروز معتقد هستید که در سرگشاده اشتباه نوشته اید سراسر است و بدون راه اندازی بخش "ترزیقات" از بغل، اشتباه را اصلاح کنید و اگر هستید که درست نوشته اید، بیایید از آن دفاع کنید. برابر کردن فرصت فرد و سازمان "نه سازمان" است! باید و حق برتر سازمان بر فرد را روشن کنید. این موضوعی است که بشدت مهم است و باید صراحت پیدا کند.

و اما بعد: از جمله واکنش های خواندنی دیگر در رابطه با بحث دیدگاه نوشته رفیق آرش کمانگر است. این رفی اشاره به تفاوت روش های برخورد در رسانه های نوشتاری و سمعی و بصری تاکید می کند که در رسانه های سم بصری سازمان "هر چه خواستید می توانید بگوئید، اما اگر همان حرف ها را مکتوب کردید مشمول "شکنجه دیدگاه" می شوید!! آیا مردم به ما نخواهند خندید؟"

به نظر رفیق آرش کمانگر برای این که "مردم به ما نخندند" و "شکنجه تریابی" نشویم به سه "دلیل" بهتر است دیدگ حذف کنیم. "دلیل" اولش این است که ما در حال حاضر از مرحوم مارتیتف منشویک هم راست تر هستیم و "دس را از پشت بسته ایم" و به ملاحظه حفظ نیروهای سازمان هم هست که راست هستیم. پس دیگر "چرا از میان هم ضوابط و مقررات، تنها معیارهای "دیدگاه" است که باید با وسواس تمام پیاده شود."؟ یعنی از نظر رفیق آرش کماذ اگر در برخی از ضوابط و مقررات راست هستیم و دست مارتیتف منشویک را از پشت بسته ایم چه اشکال دار در زمینه معیارهای دیدگاه هم کمی راست بشویم. (رفیق آرش کمانگرمتاسفانه توضیح نداده است که ما در رابه دیدگاه عملا به نظرش چقدر باید راست بشویم و در این زمینه دست کدام منشویک مرحوم را باید از پشت ببندیم! و به اندازه سازمان اکثریت راست بشویم خوب است یا بد است؟ مثلا اگر "چند گزایشی" های ما یکی زبانم لال با سل و شهریار آهی و داریوش همایون بلاسد، یکی زبانم لال برای جمهوری اسلامی چراغ بزند، یکی ایضا زبانم لا علافی سیاسی وسط دمکرات های بورژوا وقت بگذراند و یکی زبانم دیگر خیلی خیلی لال به دلارهای آمریکا بدوزد، کافی است یا این حد از راست روی زیاد است و تا آنجاها نباید برویم؟ این حد راست روی را راستتر نفهمیم رفیق آرش کمانگر با کدام مقراض می برد و با کدام متر اندازه می گیرد) دومین "دلیل" رفیق آرش کمانگ است که "لزومی به هراس از درج مقالات فردی رفقا نیست" به عبارت دیگر به نظر این رفیق ما یک کمی راست شویم و یک کمی هم ترسمان را کنار می گذاریم و اما سومین "دلیل" خواندنی این رفیق این است: "اگر ما حزبی با صدها و یا دهها هزار عضو و از میان این جمع با توجه به رشد سواد و ابزارهای نوین ارتباطی، فقط چند صد از اینها اهل قلم بودند و مثلا هفته ای یک مقاله به سایت می فرستادند، آیا کمیسیون محترم سایت... فرصت خارانان داشت تا چه برسد بررسی موشکافانه هر مقاله برای تعیین جایگاه آن؟ آیا ما به یک هیات ممیزی 30 نفره وقت (با دستمزد و مزایای کافی) احتیاج نداشتیم که از پس این کار پر درسر برآید؟"

باید اعتراف کنم که من پس از خواندن سومین "دلیل" رفیق آرش کمانگر دیگر واقعا از تعجب خشکم زد و از پرسیدم که این رفیق آیا اصلا در باره این استدلال بشدت عجیب و نامعقول خود فکر کرده است؟ اولاً رابطه ای الی و این همانی میان بزرگ تر شدن یک حزب و کمرنگ تر شدن مرز نظرات سازمان و فرد و گزایش اقلیت د وجود ندارد. در حالی که عکس آن درست است. وقتی حزب بزرگ توده ای هستید که هر موضع شما می تواند ا

قدرت را بلرزاند، و هر فشار قدرت می تواند شما را به حاشیه براند، اتفاقا به حد بیشتری از نظارت ارگانی در سطوح و تفکیک نظر فرد از سازمان نیاز دارید. و اتفاقا چون صدها و هزاران نامه و نظر ممکن است روزانه به تان برسد ناچار هستید سازماندهی منظم تری برای تفکیک دیدگاهها و عقاید و نظرات سازمان از بیرون سازمان و از تشکیلات داشته باشید. وانگهی رفیق آرش کمانگر چطور می خواهد رابطه میان حزب بزرگ توده ای با صدها عضو را با کاهش نظارت ارگانی اثبات کند؟ از طریق نبودن وقت "سرخاراندن"؟

ثانیا: رفیق آرش کمانگر بگوید که اصلا به چه اعتبار حزبی که فقط 100 تا قلم زن دارد و صدها هزار عضو باید عدد سایت داشته باشد؟ چنین حزبی باید دهها سایت ارگانی خبری، سیاسی، تئوریک، تخصصی در هر حوزه ای باشد و بهترین و مجرب ترین کادرها را در کنار نیروهای تازه نفس برای ترکیب تجربه و آموزش به هدایت سیاسی سایت ها بگمارد. تصور حزبی با صدها هزار عضو و یک عدد سایت ارگانی تصور فیللی است با کله مورچه. بزرگ توده ای با صدها هزار عضو و فقدان سازوکارهای روشن و شفاف برای تفکیک عقاید و نظرات سازمان فرد، غیر قابل تصور است. مثال رفیق آرش کمانگر بشدت ناهنجار و بی مورد است.

چند کلمه هم در باره "قضایای بدیهی هندسی"

و اما بعد: من حالا خود را ناگزیر یافته ام تا مقداری در باره "قضایای بدیهی هندسی" بنویسم. ریشه این ناگزیر وضع و حال ماست. شکست انقلاب، دیرپایی استبداد، ضعف نیروهای دمکراسی و چپ، شرایط دشوار مهاجرتی فروریزی ناگزیر بخشی از حساسیت های انگیزه ساز و سیاست آفرین ناشی از قطع طولانی ارتباط زنده و تاثیر م از وضع داخل، قطع تقریبی پروسه جذب نیرو و ورود ما به دوره کهولت سن، شرایط را برای تاخت و تاز عامی گ فراهم آورده است. همیشه در دوره های شکست و سرخوردگی است که بیماری عامی گری در سازمان ها عود می تحریک غرایز بدوی، جنت مکانی و خود مرکز انگاری در شکل هایی نظری چون تمایل به همسطح بودن حق فرد، حق سازمانی در زوررق "فرصت های برابر" عرضه می شود و روحیه خستگی و بی اعتنایی بستر پیشروی عامی گری فراهم می کند. در همین دوره هاست که می بینید سروکله ارگانگ های خصوصی که زمانی با هدف ریل های تبلیغی پوششی برای تبلیغ ضابطه مند و متوازن با قواعد کار رسانه های باز برای از جمله مواضع سا، راه اندازی شده بود اینجا و آنجا پیدا می شود یا درخواست حق ویژه و حق برابر فرد با سازمان با زبان زور و تها ارعاب و به روش پنهان کارانه از طریق نامه های سرگشاده مجال بروز می یابد. وگرنه راست این است که امر حتی برخی از لیبرال ها هم به این سطح از درک دمکراتیک رسیده اند که بگویند و بخواهند که هر کس بر صندلی بنشیند و حاضر نباشند مرز خود را با دیگران درهم بریزند و یا تمایز این مرز از طریق تعبیه ستون دیدگاه در ا، هایشان را "شکنجه تراپی" بنامند.

می خواهم بنویسم زشت است که نظارت ارگانی را "ممیزی" و "سانسور" و "نظارت استصوابی" بنامیم. اگر ه از میان سه و نیم میلیارد و یک نفر زن این کره خاکی، یک نفر را به همسری برگزیند معنایش این نیست که سه میلیارد زن را "سانسور" و "ممیزی" کرده است! معنایش این است که از حق انتخاب خویش بهره برده است. اگر انسان از بین صد حزب و سازمان سیاسی سازمان راه کارگر را برای فعالیت برگزید معنایش این نیست که 70 م، شهروند کشورش را "سانسور" و "ممیزی" کرده است، معنایش این است که بر محور اصول اعتقادی خویش، برای مبارزه همبسته و مشترک یافته است. اگر کمیسونی در چهارچوب وظیفه محوله از بین صد مقاله از چپ چ راست راست ده تا را با هدف های حزب و سازمان خویش مغایر بیاید و از انتشار آنها در سایت ارگانش خودداری معنایش این نیست که آنها را سانسور کرده است، معنایش این است که از مواضع سازمان خویش دفاع و حما، صیانیت کرده است. معنایش این است که گفته است که ما نه تخته سیاه آویخته بر سر گذر هستیم که هر کس هر خواست بر ما بنویسد و نه دولت در قدرت که شهروند آزادی بی قید و شرط بیانش را از ما طلب کند. بلکه ما خو کنار آن شهروند در زمره طلبکاران این آزادی از دولت هستیم. اگر داوطلبانه پذیرفته باشیم که روش اعتمادشکن

پنهان کارانه برای دستیابی به توافق جمعی سیاسی در درون یک سازمان روش نادرستی است که نباید استفاده شود. اگر مورد پرسش قرار گرفتیم که چرا چنین روشی در پیش گرفتیم، حق نداریم خود را اسپارتاکوس ثانی بنامیم. غیر مستقیم رفیق سازمانی خود را آن سردار جلاذ قاتل برده گان روم تصویر کنیم که پنج هزار برده را از کورناتاز تا پای دروازه های رم یکی یکی به صلابه کشید و حق نداریم فریاد بزنیم که "سوت پاسبان" کشیده اند و ا که حکومت نظامی راه افتاده است و اختناق پلیسی راه انداخته اند.

روایت است که عیسی شب قبل از مصلوب شدن به یهودا گفت: "ای یهودا تو فردا تا پیش از این که سپیده بردمد سه به من خیانت خواهی کرد." می خواهم بنویسم زشت است که به قول رفیق حسن زیر "افتاب تموز" با من کیاب بخد و در چشمان بی خبرم زل بزنید و در آغوشم بگیرید و آنگاه پیش از آن که سپیده بردمد بر صلیب نامه سرگشت بیابیزید!

می خواهم بگویم زشت است که تقریباً همه ارگان ها و نهادها در دست امضا کنندگان نامه سرگشاده بوده باشد، اکذ کمیته مرکزی در اختیار آنها بوده باشد، همه ارگان های سازمان را نیمه خصوصی کرده باشند و هر کس هر چه خواسته باشد گفته باشد و بعد یکدفعه فریاد برآورند که ای بیابید که ما را خفه کرده اند. ای بیابید که ما درد داریم، آ: در سازمان انگار حکومت نظامی برپا شده است. زشت است که در ارگانک های نیمه خصوصی شده خودتان که به از آنها در زمان آغاز کارش روی شانه های نحیف آدم هایی مثل من هم ایستاد و برای دیگران چهره و نام و شخه درست کرد قلم پای هر کس که بخواهد گوشه چشمی داشته باشد خرد کنید و به شیوه سزارهای رم بر آنها فرمان ب: و مقدرات و بود و نبود و چند و چونش را مطابق سلیقه ذات اقدس خودتان بچینید و بعد همزمان فریاد برآور: پرسشگری در باره علت رفتار اعتمادشکنانه و پنهان کارانه برای دستیابی به یک تفاهم سیاسی "سوت پاسبان" اسد زشت است که طی یک جنگ گریلابی گم شتاب نفس گیر و انرژی سوز و کلافه کننده با پیگیری و سماجتی د انگیز و با استفاده از آرای افراد هم نظران آدم هایی مثل مرا به تدریج از گردونه کار و فعالیت های سازمانی واد کناره گیری و وادار به تصفیه کنید و بعد بروید بنویسد این آدم "نامحسوس" بوده و دوباره حالا "محسوس" شده ا شما که ابزارهای تبلیغی و رسانه های سازمان را خصوصی کردید تا شرایط فراهم شود که به قول رفیق کمانگر "هر چه دلتان خواست بگویید" شما که هر چه دلتان خواست تا حالا گفته اید، و هر چه نوشته اید با ایمیل گر به صدها سایت و نشریه اینترنتی و وبلاگ فرستاده اید؟ دهانتان بسته بود؟ جلوی نظرتان را کسی گرفته بود؟ هی: آمد به شما گفت که چرا این طور وسیع هر چه می نویسید همه جا پخش می کنید؟ نه!! و هزار بار نه!! آنچه شه خواستید این بود که در حالی که همه این ها را دارید حق داشته باشید هر زمان میل تان کشید، و هر اندازه کشید در بر پیشانی سایت راه کارگر هم هر چه خواستید بنویسید و احدی هم حق چون و چرا نداشته باشد. و حتی حق نداشته بپرسد که تبلیغ فرد حق دارد برتر از تبلیغ سازمان گردد؟ و برای این کار بیش از یک سال است که این سازمه اعضایش را ذله کرده اید و به رفقای سی ساله تان بدترین اتهامات را بسته اید. راستی رفیق تقی روزبه از جار دیگر چه می خواهید؟

می خواهم بنویسم زشت است که به محض این که با انتقاد روبرو می شوید و توانایی دفاع از نظرتان را پیدا نمی خود را به موضع مظلوم مورد احجاف قرار گرفته می گذارید که انگار هیچ چیز و واقعا هیچ چیز جز آزادی بیان طرح دیدگاهها و نظرات تان را نمی خواهید. یک نفر رفیق سازمانی با شهادت می خواهم که با انگشت به من نشان که این سانتر راه کارگر اصلاً تا حالا چه نظری در زمینه تاکتیک، اصول سازمان یابی، مبانی برنامه ای، سوسیا حکومت کارگری، دولت نوع کمون، دموکراسی مشارکتی و ... داشته و داده که کسی جلویش را گرفته و آزادی ائه در درون سازمان سد کرده است؟ سانتر راه کارگر بزرگ ترین خاصیتش این است که خاصیت نظرسازی ند هرگز نداشته است. یک لایبرنت است که بیرون از دایره کداخدا منشی های کسالت آور و ایفای نقش چسبناکی یک حرف حساب در حوزه نظر ندارد که بزند. به همین دلیل است که به جای خود نظر دائم پشت اهمیت وجود آزادی نظر مخفی می شود. این ناتوانی و سترونی سانتر راه کارگر است که نه می تواند خود را از انحلال طلبی جدا کند

می تواند با آنها تصفیه حساب نظری کند، نه می تواند خود را به مثابه یک گرایش مستقل فورموله کند. این گرایش از این همه مدت وقتی یک نامه سرگشاده درونی تحویل این سازمان داد ده جایش زده دارد و یک جای سالم در آن نمی شود و جا به جا به انحلال طلبی غلطیده است و طوری هم در غلطیده است که حالا رفیق تقی روزبه انحلال کارش این شده است که از طریق دست کاری عامدانه نوشته آنها، راه فرار برایشان باز کند. رفقا کار شما به رسیده است که برای دفاع از "قانونیت" و مرکزیت، رفیق تقی روزبه که سیاه بر سفید نوشته است که اصلا هر اعتقاد به رهبری امری قبیح است، از مرکزیت انحلال طلب دفاع می کند. من به راستی امیدم به این بود که اگر تقی روزبه نظرش را به هر دلیلی به دقت فورمولبندی نمی کند و فقط کارش شده است پراندن احکام نظری نامفهوم غریب، حداقل رفیق پیران آزاد این کار را صورت دهد تا حالا که سانترب بی نظر راه کارگر همچنان بی نظر گرایش آنها بتوانند بحث های خوبی را با گرایش دیگر پیش ببرند. ولی بعد از خواندن یادداشت آخر رفیق پیران پاک ناامید شده ام. مگر می شود با کسی که نشان نمی دهد که فرق دمکراسی و دیکتاتوری و رابطه حق را اصولیت ها را می داند، بحث سالم نظری علنی روی مدل های سازمان دهی راه انداخت؟ این یادداشت را به همین جا پایان می برم. گفتنی بسیار دارم و لازم باشد البته باز هم خواهم گفت.